



Sociological analysis and investigation of the early and late political origins of ISIS

Mohammad Hossein Ghanbari Jahromi¹ | Almas Eslami² | Shahin Zarpeyma³

1. Assistant Professor of Isfahan University, Isfahan, Iran, Email: jahromi_h@yahoo.com

2. Associate Professor, Email: almas52@chmail.ir

3. PhD student of Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: szarandre@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 11 October 2022

Received in revised form 25
June 2023

Accepted 20 September 2023

Published online 20 September
2023

Keywords:

ISIS, Salafi fundamentalism,
political origin, unequal
authority, religion against
religion.

ABSTRACT

The formation of the ISIS terrorist, in addition to ideological, jurisprudential and theological aspects, owes to the foundations and political origins, especially from the decades of It started at the beginning of the 20th century and expanded with the beginning of the 21st century. The main purpose of this article is to deal with the "most important early and late political origins" of the formation of ISIS . In the course of the research, it has been tried to collect and analyze the findings with descriptive, historical and analytical and documentary-library research methods, as well as using a combination of "unequal power" and "religion against religion" theories. In the main body, an attempt has been made to analyze the role of the most important in the emergence of ISIS; The origins that at the beginning (and after the first international war), by disrupting the balance of power between the religion of Islam and the religions of the Western-Eastern axis and the contradiction and conflict emanating from its interior, It led to the formation and development of modern Salafist fundamentalist movements (as a context for the formation of ISIS). And in the second place (from the early years of the 20th century) by turning the aforementioned unequal authority into the unequal authority of ISIS and other Islamic sects (in general) and ISIS and Shiism (in particular) and intensifying the war of religion against religion, to the development And strengthening this organization and its development helped a lot.

Cite this article: Ghanbari Jahromi, M.H.; Eslami, A. & Zarpeyma, Sh. (2023). Sociological analysis and investigation of the early and late political origins of ISIS. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 30 (1), 335- 357.

DOI: <http://10.22059/JSR.2023.349753.1809>



تحلیل و بررسی جامعه‌شناختی خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر تکوین داعش^۱

محمدحسین قنبری جهرمی^۱ | الماس اسلامی^۲ | شاهین زرعیما^۳ ✉۱. استادیار دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: jahromi_h@yahoo.com۲. استادیار؛ رایانامه: almas52@chmail.ir۳. دانشجوی دکتری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. رایانامه: szarandre@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹</p> <p>کلیدواژه‌ها: داعش، بنیادگرایی سلفی، خاستگاه سیاسی، اقتدار نابرابر، مذهب علیه مذهب.</p>	<p>تکوین سازمان تروریستی داعش به عنوان شاخه‌ای متأخر و در عین حال متشدد از جریان بنیادگرایی سلفی-جهادی، علاوه بر سویه‌های ایدئولوژیکی، فقهی و الهیاتی، مرهون بسترها و خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخری است که به طور خاص از دهه‌های ابتدایی قرن بیستم آغازید و با شروع قرن بیست‌ویکم، وسعت و ژرفای فزون‌تری یافت. هدف اصلی این مقاله نیز پرداختن به «مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر» تشکیل داعش با رویکردی جامعه‌شناختی است. در مسیر تحقیق سعی شده که با روش تحقیق توصیفی، تاریخی و تحلیلی و اسنادی-کتابخانه‌ای و همچنین بهره‌گیری ترکیبی از نظریه‌های «اقتدار نابرابر» و «مذهب علیه مذهب»، به تجمیع و تحلیل یافته‌ها پرداخته شود. در بدنه اصلی و استنتاج غایی نیز سعی شده که نقش مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر در ظهور داعش تحلیل شود؛ خاستگاه‌هایی که در بادی امر (و در پی جنگ بین‌الملل اول)، با برهم زدن توازن قوا و تشدید بی‌سابقه توزیع نابرابر اقتدار بین دین اسلام و و ادیان محور استعماری غربی-شرقی و تضاد و تعارض انبعاث یافته از بطن آن، به نحوی واکنشی به تکوین و تطور جنبش‌های بنیادگرایی سلفی مدرن (به عنوان محملی برای تکوین داعش) انجامید و در وهله ثانی (از سال‌های آغازین قرن بیستم) و با دخالت قدرت‌های خارجی، با تبدیل اقتدار نابرابر مذکور به اقتدار نابرابر داعش و سایر فرق اسلامی (به طور عام) و داعش و تشیع (به طور خاص) و تشدید جنگ مذهب علیه مذهب، به تکوین و تقویت این سازمان و توسعه آن کمک شایانی کرد.</p>

استناد: قنبری جهرمی، محمدحسین؛ اسلامی، الماس. و زرعیما، شاهین. (۲۰۲۳). تحلیل و بررسی جامعه‌شناختی خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر تکوین داعش؛

مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۳۰ (۱)، ۳۵۷-۳۳۵.



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://10.22059/JSR.2023.349753.1809>

^۱. این مقاله مستخرج از یک پروژه‌ی تحقیقاتی جایگزین خدمت وظیفه عمومی نخبگان بوده که در همکاری با دانشگاه دفاع ملی (پژوهشکده دفاع مقدس) انجام پذیرفته است.

مقدمه و بیان مسأله

تحلیل و بررسی جنبش‌های رادیکال، تکفیری و سلفی در نیم قرن و خاصه دو دهه اخیر (یعنی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی) همواره موضوعی حائز اهمیت در تحلیل‌های علمی و سیاسی بوده است. یکی از مهم‌ترین و فراگیرترین و پیچیده‌ترین جنبش‌ها و سازمان‌هایی که به نحوی بسیار متأخر در چند سال اخیر در منطقه غرب آسیا تکوین و تطور داشته است، سازمان تروریستی داعش می‌باشد. از آغاز خودنمایی و تجلی عینی این سازمان، تحلیل‌گران، متخصصان و نظریه‌پردازان گوناگون در مجامع دانشگاهی، رسانه‌ای یا تحقیقاتی، هر یک بنا به تخصص، پیشینه و صبغه ذهنی و مطالعاتی خویش، در باب علل تکوین این جنبش اجتماعی، تحلیل‌هایی را ارائه دادند. جَرگه‌ای از آنان ره به سوی تحلیل‌های نظری و تئوریک کلامی و فقهی برده و فقه و فقهای سنتی سلفی را عامل چنین بحرانی دانستند؛ نخله‌ای دیگر پا به عرصه تاریخ نهادند و تحلیل‌هایی تاریخی را عرضه داشتند و گروه دیگر، ذیل پارادایم‌های حاکم بر روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی سعی کردند که چنین پدیده‌ای را تبیین و تحلیل کنند. چنین تحلیل‌ها و تبیین‌هایی، خاصه آن‌هایی که مبتنی بر منابع دست اول و قوه تحلیل قدرتمند محقق و تحلیلگر انجام گشته، در شناخت ابعاد گوناگون این پدیده و جنبش اجتماعی، دارای اهمیت و ارزش علمی بسیاری است. لیکن، آنچه که در مجموع تحقیقات فوق دیده نمی‌شود و تحقیقات در باب داعش و جنبش‌هایی نظیر آن شدیداً از آن در رنج است، عبارت است از فقدان و خلاء نسبی پژوهش‌های علمی جامعه‌شناختی در این حوزه؛ پژوهش‌هایی که ابعادی از این پدیده اجتماعی را روشن کرده که شاید تا پیش از این بر اصحاب‌نظر و کارشناسان مغفول واقع گشته بود.

پیرو مطالب مذکور باید به این نکته توجه کرد که در جامعه‌شناسی و به طور خاص جامعه‌شناسی سیاسی، پدیده‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی، منشعب و منبعث از بسترهای سیاسی-اجتماعی است که «مسأله اصلی» در این مقاله نیز بررسی همین بسترها است. بسترهایی که در قالب «جامعه‌شناسی تضاد و کشمکش» و «جنگ مذهب علیه مذهب» (که همواره در طول تاریخ جاری و ساری بوده است) می‌توان بدان‌ها نگریست. توضیح آن که، عامل اصلی تکوین بسیاری از ایدئولوژی‌های برساختی و نه ذاتی، آنگونه که رالف دارندرف^۱ مطرح می‌سازد «ناهمگونی و نابرابری در توزیع اقتدار سیاسی» و نتیجتاً «تضاد منافی» است که از این نابرابری برمی‌خیزد؛ تضاد منافی مصنوعی و ساختگی که با تکوین جنگ مذهب علیه مذهب، توانست به افتراق امت اسلامی منتج شود. از این نظر، می‌توان گفت که جنبش و دولت اسلامی عراق و شام (داعش)، نه با اهداف ایدئولوژیک صرف، بلکه در جهت تحصیل منافع سیاسی معین و استحصال یک قدرت سیاسی مشخص و در جهت از بین بردن قدرت‌های رقیب در منطقه تشکیل شده است. به عبارت دیگر، با ظهور موج بیداری اسلامی در منطقه و گرایش بسیاری از جنبش‌های اجتماعی به اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی که به مثابه قدرتی عظیم، هژمونی و اقتدار محور استعماری غربی-شرقی را با تهدیدی جدی مواجه می‌کرد؛ سیاست‌هایی در جهت تحریف این موج بیداری و تشدید «جنگ مذهب علیه مذهب» شکل گرفت که نبرد خارجی در مقابل استعمار غرب و شرق را به نبرد داخلی بین فرق و نحل اسلامی تبدیل کرد (پارسانیا، ۱۴۰۰: ۳۵۴). به نظر می‌رسد که در این تغییر راهبرد جریان‌ها و جنبش‌های سلفی معاصر؛ عوامل و بسترهایی سیاسی و اجتماعی دخیل بوده است که نابرابری اقتدار سیاسی بین اسلام و غرب و شرق را به نابرابری اقتدار سیاسی بین شیعه و سنی جا زده و بدین واسطه آتش تفرق و اختلاف را در منطقه غرب آسیا بر افروخته است. سیاستی که هم‌اینک نیز جاری و ساری است و اگر با دقت تحلیل و بررسی نشود، شکل‌گیری جنبش‌هایی افراطی و تکفیری نظیر داعش در آینده، چندان دور از تصور نیست. چنان که بیان شد مسأله اصلی این تحقیق نیز تأملی جامعه‌شناختی در خاستگاه‌های سیاسی تکوین

و تطور داعش مبتنی بر نظریه جامعه‌شناسی تضاد و خاصه دوگانگی اقتدار رالف دارندورف است. از این روی در طی این تحقیق و به فراخور اهمیت این خاستگاه‌ها سعی داریم که مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی (در قرن ۲۰ و ۲۱) که در بادی امر منجر به شکل‌گیری پدیده بنیادگرایی اسلامی شد را بررسی کرده و پس از آن نحوه سوق این بنیادگرایی به جنگ مذهب علیه مذهب و جنبشی نظیر داعش را از مطمح نظر بگذرانیم.

اهداف و پرسش‌های پژوهش

یکی از نقاط ممیزی که انسجام و گسستگی یک پژوهش علمی را مشخص و مبین می‌کند، ترسیم یا عدم ترسیم مشخص و مبین اهداف و پرسش‌های آن پژوهش است. در واقع، تعیین هدف و پرسش اصلی پژوهش هم برای محقق و هم برای خواننده تحقیق، نشان راهی است که مسیر و موضوع تحقیق را از پراکندگی، تشتت و بی‌نظمی حفظ می‌کند. از اینجا است که ترسیم سؤالات پژوهش، اهمیتی زائدالوصف می‌یابد. این مقاله حائز یک سؤال اصلی است که عبارت است از اینکه: مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی تکوین داعش (از منظری جامعه‌شناختی) چه بوده‌اند؟

در صورتی که بخواهیم دقیق‌تر به موضوع بپردازیم، این سؤال اصلی خود به دو بخش یا سؤال قابل تقسیم است که به ترتیب عبارتند از این که: (۱) مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم تکوین بنیادگرایی سلفی معاصر (به عنوان محملی که داعش در بطن آن ایجاد شد) چه بوده است؟ (۲) مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متأخر تکوین داعش چه بوده است؟ در واقع امر، پاسخ ترتیبی به این سؤالات، پاسخ به سؤال اصلی تحقیق می‌باشد.

لذا، مقاله به دو بخش تقسیم می‌شود، در بخش اول سعی می‌شود که خاستگاه‌های سیاسی تکوین رادیکالیسم و بنیادگرایی سلفی در قرن ۲۰ مشخص شود و در بخش دوم نحوه حلول این بنیادگرایی در پیکر جنبشی نظیر داعش مورد تحلیل قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

چنانکه بیان شد، دامنه تحقیقات صورت گرفته در این حوزه بیشتر بر ابعاد فقهی، کلامی، الهیاتی و تاریخی استوار است. از جمله این تحقیقات به نحوی موجز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) عنوان: سیاست راهبردی آمریکا در خاورمیانه و تغییر راهبرد القاعده (۱۳۸۶)؛ نویسنده: مهدی عباس زاده فتح آبادی، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛ توضیح: آنچه در این رساله بدان پرداخته شده، بیشتر توجه به القاعده و تغییر راهبردهای آن است؛ در آن، بیشتر بر ابعاد علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای تأکید شده و تحلیلی جامعه‌شناختی ارایه نگشته است؛ به اقتضای سال تحقیق، به تحولات نوین نیز اشاره ندارد.

(۲) عنوان: ساخت تشیع به عنوان خصم در گفتمان داعش (۱۳۹۴)؛ نویسنده: فائزه قاسمی، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران؛ توضیح: این تحقیق، بیشتر با روش تحلیل گفتمان انتقادی، به ابعاد نظری و گفتمانی و الهیاتی داعش به عنوان خصم تشیع پرداخته و با یک تحلیل تاریخی، داعش را پادگفتمان معاصر شیعه می‌داند. به رغم پرداختن این تحقیق به داعش، آنچه بدان پرداخته نشده، ابعاد جامعه‌شناختی است.

(۳) عنوان: کالبدشکافی داعش (ماهیت، ساختار تشکیلاتی، راهبردها و پیامدها)، ۱۳۹۶؛

نویسنده: سید علی نجات؛ نشر موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ توضیح: در این اثر بیشتر به ابعاد تشکیلاتی، سازمانی و اداری داعش پرداخته شده و این پدیده و جنبش اجتماعی، جدای از بسترهای اجتماعی آن و به صورت یک عنصر منفرد و مجزا تحلیل شده است. به عبارت دیگر، بیش از آنکه بر یک «جریان» و «جنبش اجتماعی» تأکید شود، بر یک «ارگان» و «نهاد» تأکید شده است.

(۴) عنوان: داعش، اندیشه و عمل (۱۳۹۵)؛

نویسندگان: سیدرضا صدرالحسینی، علی عرب‌پور، نشر زمزم هدایت

توضیح: این اثر نیز بیش از هر چیز به ابعاد فکری و نظری و در برخی از موارد تشکیلاتی و سازمانی داعش پرداخته و منابع مالی و رسانه‌های آن را نیز معرفی کرده است؛ در این اثر همچنین حضور داعش در کشورهای گوناگون بررسی شده است.

(۵) عنوان انگلیسی: ISIS: A History (2016)

ترجمه عنوان انگلیسی: داعش: یک تاریخچه (۲۰۱۶)؛

نویسنده: فواز چرجس (Fawaz Gerges)، انتشارات دانشگاه پرینستون آمریکا؛

توضیح: کتاب فوق که نویسنده لبنانی-آمریکایی آن، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه اقتصاد و علوم سیاسی لندن (SLE) و کارشناس جنبش‌ها و جریان‌های جهادی سلفی معاصر در غرب آسیا می‌باشد، نیز همچون اثر پیشین، بیش از هر چیز رویکردی «تاریخی» داشته و ریشه‌های تاریخی ظهور داعش را خاصه از سال ۲۰۰۳ میلادی بدین سوی پی می‌گیرد. علاوه بر آثار فوق، آثار و تحقیقات دیگری نیز در این حوزه نگاشته شده است که به دلیل محدودیت، ذکر همه آن‌ها در این مقطع امکان‌پذیر نیست. همچنان که چندین بار ذکر شد، آنچه که در تمامی تحقیقات علمی و ارزشمند فوق به چشم می‌خورد، فقدان نگرش و رویکردی جامعه‌شناختی است. این پژوهش، بنا بر مسأله خویش، سعی دارد که این خلاء را تا حد امکان پر کند.

چارچوب نظری

هر تحقیق علمی متقن، نیازمند یک چارچوب نظری^۱ مدوّن و منسجم است. در واقع، می‌توان چنین مدعایی را مطرح ساخت که چارچوب نظری تحقیق، نظریه‌ای علمی و اثبات شده است که محقق مبتنی بر درجه تناسب و تجانسش، از آن به مثابه واسطی ارتباط‌بخش و تحلیل‌گر بهره گرفته و با استفاده از آن، ارتباطی عینی‌گرایانه^۲ و علمی^۳ را بین موضوع تحقیق، مسأله، اهداف و سوالات آن برقرار می‌سازد. این تحقیق علمی در پی آن است که بر خلاف پژوهش‌های عدیده و کثیره و توأمان ارزشمندی که محوری غالباً درون دینی و آموزه محور دارند، با بهره جستن ترکیبی از نظریات علمی جامعه‌شناسی و به نحوی خاص جامعه‌شناسی سیاسی در تحلیل یک پدیده شبه‌دینی همچون داعش، نشان دهد که چنین پدیده‌هایی بیش از آنکه منبعث و منشعب از متون و نصوص و آموزه‌های دینی و اسلامی باشند، سر در سرا و ساحاتی سیاسی و اجتماعی داشته و از بسترها و «خاستگاه‌هایی» جامعه‌شناختی نضج یافته‌اند. از اینجاست که در این تحقیق سعی شده است که از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی تضاد و به طور خاص نظریه «اقتدار نابرابر» یا «تضاد منافع مبتنی بر توزیع نابرابر اقتدار سیاسی» رالف دارندورف^۴ و همچنین نظریه «مذهب علیه مذهب» برای تحلیل خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر داعش استفاده شود.

1. Theoretical Framework

2. Objectivité

3. Scientific

4. Ralf Gustav Dahrendorf

اگر بخواهیم به زبانی جامعه‌شناسی و البته کلی و موجز مطرح سازیم، می‌توانیم این تعریف بنیادین را پیش کشیم که: بر اساس آراء رالف دارندورف، متغیر مستقل، دال مرکزی و هسته بنیادین تضادهای اجتماعی (به مثابه متغیرهایی وابسته)، توزیع نابرابر «اقتدار»^۱ در جامعه است. وی برای تعریف جامعه‌شناختی مفهوم «اقتدار» یا «اُتوریت»، تعریف ماکس وبر را می‌پذیرد که مبتنی بر آن: اُتوریت عبارت است از شانس و موقعیتی مبتنی بر نظامی خاص با محتوای معین که باعث اطاعت گروهی از مردم می‌گردد و بدین ترتیب اقتدار از قدرت تمیز می‌یابد (Dahrendorf, 1958: 176). در این نگرش، قدرت بیشتر قائم به اشخاص است و لیکن اقتدار (با نگاهی فرافردی) در گروه‌ها تجلی کرده و با «سیمت‌ها» و «نقش‌های اجتماعی وابسته بدان‌ها ارتباط یافته است (روشه، ۱۳۸۷: ۱۰۰)؛ به دیگر سخن، چنانکه خود دارندورف نیز در این زمینه تصریح دارد: «اقتدار، نه در دست افراد، بلکه درون مناصب و سیمت‌ها جای گرفته است» (ریترز، ۱۳۹۲ ب: ۱۶۵). مبتنی بر این نظریه، در تمامی جوامع، موقعیت‌ها یا سیمت‌های خاصی، به نحوی «ساختاری» و طبیعی، «نقش‌های اجتماعی مجهز به چشمداشت‌های «تسلط» یا «تابعیت» را عرضه می‌دارند (ریترز، ۱۳۹۲ الف: ۱۶۱) که در این «نقش‌های سیمتی و موقعیتی»، به نحوی نهادینه شده و بنیادین، گروه یا گروه‌هایی دارای «اقتدار» و سلطه بوده و در مقابل، گروه یا گروه‌های دیگر، فاقد اقتدار و سلطه هستند و طبعاً این گروه‌های دوم، تحت «انقیاد» و تسلط اقتدار گروه اول قرار می‌گیرند.

چنین مناسبات منشعب گشته از توزیع نابرابر اقتدار که همواره در نمایی دوگانه و دوجانبه «سلطه‌گر و تحت سلطه»، «اقتدار و انقیاد»، «حاکم و محکوم» و... تجلی می‌یابد، منتج به مفهومی می‌شود که دارندورف آن را «دوگانگی اقتدار» می‌نامد. مبتنی بر این مفهوم، اقتدار در هر جامعه، انجمن یا سازمانی «دوگانه» است و بنابراین فقط دو گروه کلی می‌توانند در هر جامعه شکل بگیرند:

(۱) آن‌ها که فرادست و در موضع اقتدار هستند؛

(۲) آن‌ها که فرودست و فاقد اقتدار هستند (ریترز، ۱۳۹۲ ب: ۱۶۸).

از سوی دیگر باید به نظریه مذهب علیه مذهب نیز اشاره شود. مبتنی بر این نظریه: در طول تاریخ همواره دین نه در برابر بی‌دینی، بلکه در برابر دین بوده و در واقع، دین با دین جنگیده است (شریعتی، ۱۳۹۱: ۲۶). به عبارت دیگر، تضاد و تعارض دین در طول تاریخ با ماتریالیسم و الحاد خالص (که پدیده‌ای نوین است) نبوده است، بلکه دین توحید در برابر دین شرک بوده است که به تعارض پرداخته است. البته، این اتفاق و تحول (به نحوی ثانوی) در تعاقب همان نبرد در راستای استحصال اقتدار است که تحقق می‌یابد. توضیح آن که دین توحید و ادیان شرک همواره سعی نموده‌اند که با تحصیل اقتدار سیاسی، عقاید و ایدئولوژی‌های خود را در جامعه خویش تنفیذ بخشیده و قدرت رقیب را از صحنه خارج سازند. سیر تاریخ، عبارت بوده است از نبرد این دو دین. ادیانی که هر کدام از آن‌ها در طول تاریخ، فاقد یا دارای اقتدار بوده‌اند.

اگر بخواهیم نظریات فوق را متناظر به موضوع تحقیق به نحوی ترکیبی به کار گیریم، می‌توان چنین بیان داشت که: «تکوین» و «تطور» مذاهب، جنبش‌های اجتماعی اعتراضی، ایدئولوژی‌ها، هویت‌ها، تضادها و کشمکش‌ها و... به مثابه «متغیرهایی وابسته»، به نحوی بنیادین و ساختاری با «متغیر مستقل توزیع نابرابر و دوگانه اقتدار» (به معنای وسیع و جامعه‌شناختی آن) در ارتباط است و این همان چیزی است که محور نظری اصلی این پژوهش برای تحلیل و بررسی جامعه‌شناختی بسترهای سیاسی متقدم و متأخر تکوین و تطور داعش است.^۲ در واقع، (چنان که در پیکره اصلی و یافته‌های پژوهش و در نهایت در بخش نتیجه‌گیری تحقیق نیز مشخص می‌-

^۱. Authority

^۲. البته باید در همین جا بیان داشت که این سخن در باب دین توحید که خاصیتی الهی، ذاتی و غیرعرضی دارد، حالتی دو سویه دارد؛ به دیگر سخن؛ دین توحید در بطن خویش دارای ذات‌ها و تعالیمی است که ماهیت قدرت‌های غیر الهی را به چالش می‌کشد. استحصال قدرت و اقتدار برای این دین، «هدف» نیست، بلکه وسیله‌ای که به واسطه‌ی آن اهداف الهی و دینی پیاده شوند.

شود) می‌توانیم بگوییم که پدیدهٔ بنیادگرایی اسلامی و غالب جنبش‌های اعتراضی و جهادی اهل سنت و متعاقباً داعش، جنبش‌ها، گروه‌ها و سازمان‌هایی هستند که تا حدود بسیاری در نتیجهٔ توزیع نابرابر و دوگانهٔ اقتدار سیاسی (به مثابهٔ متغیری مستقل) شکل گرفته‌اند. به این صورت که در نتیجهٔ بسترهایی سیاسی متقدمی که در اوایل قرن ۲۰ تحقق پیدا کرد (و خاصه پس از فروپاشی خلافت و امپراتوری عثمانی)، نحوهٔ توزیع اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور شرقی-غربی، به نحو بنیادینی دگرگون گشت، تا جایی که غالب کشورهای اسلامی فاقد اقتدار و غرب و شرق دارای اقتداری جامع و همه‌سویه شدند. این مرحله تشدید بخش تضاد بین بنیادگرایان اسلامی-سلفی و استعمارگران غربی و شرقی شد، تضادی که تاکنون نیز ادامه دارد. اما با ظهور رگه‌های اولیهٔ داعش (در اوایل قرن بیستم) که خود برخاسته از این محورهای تنازع بوده و در واقع از دل آن‌ها زاده شد (با اعمال سیاست‌هایی استعماری و مداخله‌جویانه از سوی قدرت‌های بین‌المللی)، بخش اعظمی از دوگانگی اقتدار «برون‌زای» بین دین اسلام و ادیان غربی-شرقی به دوگانگی اقتدار «درون‌زای» بین داعش و سایر فرق اسلامی و خاصه داعش و شیعیان تبدیل شد. به عبارت دیگر، این بار جنگِ مذهب علیه مذهب، به نحوی درونی در درون خود اسلام بود که به وقوع می‌پیوست. در این تحقیق، در ذیل این چارچوب نظری ترکیبی و با اتکاء به مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر، روند شکل‌گیری بنیادگرایی سلفی اسلامی و نحوهٔ تولد داعش از بطن آن، مورد تبیین و تحلیل قرار می‌گیرد.

روش تحقیق

در این پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار اسنادی-کتابخانه‌ای استفاده شده است. زیرا جز با توصیف کامل و جامع امکان تبیین و تحلیل فراهم نخواهد شد. در این راستا، ابتدا ارائهٔ توصیفی تاریخی-سیاسی و کامل با رجوع به منابع ضرورت می‌یابد تا در گام بعدی امکان ارائهٔ تحلیل و تبیین مناسبی از مسئله تحقیق در راستای دستیابی به اهداف تحقیق فراهم شود (بلیکی، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در این جهت، پس از ابتدای چارچوب نظری و در راستای تحقق اهداف پژوهش، با استناد به اسناد و کتب روایی، تاریخی، سیاسی و ایدئولوژیکی که تبیین بخش حوادث به وقوع پیوسته در یک سده و تبعاً دو دههٔ اخیر است، در بادی امر مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم در قرن ۲۰ و متعاقباً حائز اهمیت‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متأخر در قرن ۲۱ که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تکوین و تطور داعش اثرگذار بوده‌اند (با در نظر گرفتن چارچوب نظری جامعه‌شناختی حاکم بر پژوهش) مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. در این مسیر ضمن تأکید و تمرکز بر منابع مهم و با اهمیت و دست اول، ابتدا روند شکل‌گیری بنیادگرایی سلفی معاصر (به مثابهٔ بستر اصلی در تکوین داعش) در چارچوب دوگانگی اقتدار بین اسلام و غرب و شرق مشخص و در وهلهٔ ثانی، با تأکید بر خاستگاه‌های سیاسی متأخر، نحوهٔ تغییر محورهای تنازع و تشکیل دوگانگی اقتدار بین داعش و دیگر فرق اسلامی (از جمله شیعه و اهل سنت غیر وابسته به داعش) مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌گیرد.

یافته‌های تحقیق

در این بخش که پیکرهٔ اصلی مقاله به شمار می‌آید، با توجه به مسألهٔ پژوهش، سؤالات آن، چارچوب نظری و همچنین روش تحقیق برگزیده، به تحلیل و بررسی جامعه‌شناختی مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی تکوین و تطور داعش پرداخته می‌شود. از این جهت و چنان که در بخش اهداف و سؤالات پژوهش نیز ذکر شد، سؤال اصلی این پژوهش ناظر به «خاستگاه‌های سیاسی تکوین داعش» بود، که خود به دو بخش تقسیم می‌شد: (۱) مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم تکوین بنیادگرایی سلفی معاصر (به عنوان محملی که داعش در قلب آن ایجاد شد) چه بوده است؟ (۲) مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متأخر تکوین داعش چه بوده است؟ در این بخش

سعی می‌شود که به سؤال اول، یعنی خاستگاه‌های سیاسی متقدم و تکوین‌بخش دوگانگی اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور غربی-شرقی و تبعاً مکون پدیده بنیادگرایی سلفی مدرن (به مثابه طرف ظهور داعش) پرداخته شود.

۱. خاستگاه‌های سیاسی متقدم در قرن بیستم: تشدید توزیع نابرابر اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور غربی-شرقی

وقتی از خاستگاه‌های سیاسی متقدم مؤثر در تکوین و تطور داعش در این تحقیق صحبت می‌شود، به طور کلی و خاص، «سلطه و استعمار غرب و شرق بر جهان اسلام» و تأثیر آن در «تشدید دوگانگی اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور غربی-شرقی» و تکوین تضاد و تنازع منشعب گشته از آن مد نظر است. تنازعی که خاصه در یک سده اخیر جنبه نوظهور، نوین و توأمان منحصر به فرد، حساس و پر تنش آن، خود را با عربیانی و خلوص تام و تمام به نمایش گذاشته است. بنابراین در این بخش سعی می‌شود که به مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم در قرن بیستم که با تشدید دوگانگی اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور شرقی-غربی به شکل‌گیری پدیده بنیادگرایی سلفی مدرن و تبعاً جنبش‌های رادیکال تکفیری و سلفی ختم شد پرداخته شود.

• (۱) جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی

یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم و مؤثر در شکل‌گیری جریان بنیادگرایی سلفی-اسلامی معاصر و تبعاً داعش، سقوط خلافت و امپراتوری عثمانی بود. امپراتوری عثمانی برای قرن‌های متمادی برای غرب و اروپا تهدید بزرگی به شمار می‌آمد؛ تهدیدی که حتی پس از نابودی آن نیز پا برجا بوده و هست (لوئیس، ۱۳۹۳: ۱۳۳). هر چند روند انحطاط و زوال عثمانی از دهه‌ها و حتی قرن‌ها پیش آغاز گشته بود اما این جنگ جهانی اول بود که به مثابه حادثه‌ای مهم تیر نهایی را بر پیکر نیمه جان امپراتوری عثمانی وارد ساخته و به انحلال و اسقاط آن در سال ۱۹۲۲ میلادی منتج گشت. در خلال این جنگ، یعنی در سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ میلادی، بین کشورهای اروپایی به خصوص بریتانیا، فرانسه و روسیه توافقی بر سر انحلال و تقطیع امپراتوری عثمانی و تقسیم آن شکل می‌گرفت که به دلیل نقش محوری سیر مارک سایکس^۱ بریتانیایی و فرانسوا ژرژ پیکوی^۲ فرانسوی در طراحی و انعقاد آن به توافق‌نامه سایکس-پیکو^۳ معروف شد. مبتنی بر این توافق‌نامه بود که بخش‌های اشغال شده از امپراتوری اسلامی عثمانی همچون فلسطین، اردن، عراق، سوریه و لبنان و... بین کشورهای غربی تقسیم و «مرز»هایی نوین و ابداعی برای این مناطق ترسیم می‌شد؛ مرزهایی که به تعبیر دیوید فرامکین^۴ (مورخ شهیر آمریکایی) قرار بود همچون «زخم»هایی عمیق و کاری بر سیمای خاورمیانه بنشسته و تا سال‌های سال آن را درگیر تفرق، تشتت و آشوب گرداند (فرامکین، ۱۳۹۸: ۱۹). در خلال همین سال‌ها یعنی در نوامبر سال ۱۹۱۷ میلادی بود که حکومت انگلستان در اعلامیه و بیانیه بالفور^۵ از تشکیل یک موطن ملی برای یهودیان در فلسطین حمایت کرد؛ حمایتی که می‌توان آن را از اولین سرچشمه‌های تشکیل رژیم صهیونیستی در قلب غرب آسیا (خاورمیانه) به شمار آورد. باید به این نکته توجه کرد که اگر بخواهیم مبتنی بر چارچوب نظری جامعه‌شناختی پژوهش به مسأله بنگریم، فروپاشی امپراتوری عثمانی، صرفاً فروپاشی یک دولت محدود و کوچک (چنانکه در دوران معاصر در بسیاری از کشورها اتفاق می‌افتد) نیست، بلکه اضمحلال خلافتی کهن و خاصه اسلامی (از نوع سنی) است که شیرازه معرفتی و هویتی جهان اسلام (خاصه اهل سنت) به طور اعم برای قرون

^۱ . Mark Sykes

^۲ . François Georges-Picot

^۳ . Sykes-Picot Agreement

^۴ . David Fromkin

^۵ . Balfour Declaration

متمادی (یعنی حدود شش قرن) بدان وابستگی مستقیم داشته و در پرتو قدرت آن سعی می‌کرد «اقتدار» خویش را بر دولی که آن را کافر، استعمارگر و متجاوز می‌دانست اعمال کند.

فروپاشی این امپراتوری و تقطیع و بالکانیزاسیون ممالک تحت لوای آن، در بطن خویش حامل از هم گسیختن توان اعمال «سلطه» و «اقتدار» در عالم اسلامی و نتیجتاً تغییر مناسبات قوا به نفع غرب استعمارگر در عرصه بین‌المللی بود. از اینجا بود که بسیاری از جنبش‌ها و جریان‌های اسلامی و متفکران مسلمان درصدد برآمدند تا راه‌حلی را برای این «بحران اقتدار» یافته و آن را اجرایی کنند. به نظر می‌رسد که بررسی جامع متون و نصوص اصلی جنبش‌های بنیادگرای سلفی اسلامی همچون نهضت احیای دولت اسلامی رشید رضا و حسن البناء، اخوان المسلمین، جماعت اسلامی پاکستان و... نشان می‌دهد که قاطبه آن‌ها در پی احیای نظام خلافت و یا دولتی اسلامی به عنوان علی‌البدلی برای خلافت بودند (رشید رضا، ۱۹۲۲: ۷۷-۷۸، عنایت، ۱۳۹۲: ۱۴۳ و ۱۵۶، Mitchell, 1969: 4, 14, Nasr, 1994: 4، مودودی، ۱۳۸۹: ۳۶ و همچنین موتن، ۱۳۸۸: ۱۹۸). دولتی اسلامی که در پرتو آن بتوانند به اعاده و استرداد اقتدار از کف رفته ممالک اسلامی پرداخته و بر شوکت و سطوت افسارگسیخته و متهاجم غرب لگام زنند.

• (۲) جمال عبدالناصر، سید قطب و تنازعی که خاورمیانه مدرن را شکل داد

یکی دیگر از خاستگاه‌های سیاسی مهم و متقدم در قرن بیستم که به نحو مؤثری در روند تکوین و رادیکالیزاسیون جنبش‌های بنیادگرای سلفی-اسلامی مؤثر افتاد، تنازعات دهه ۶۰ میلادی در مصر بین جریان‌های اسلام‌گرای اخوان المسلمین (با محوریت سید قطب) و دولت ناسیونالیستی-سوسیالیستی حاکم بر مصر (با محوریت جمال عبدالناصر) بود. سید قطب معتقد بود که در هر جایی که «حاکمیت» و «شریعت» الهی حاکم نباشد، آنچه باقی می‌ماند چیزی نیست جز «جاهلیت». به عبارت دیگر- اگر بخواهیم در چارچوب نظری پژوهش بیان کنیم- نظام‌های مقتدر غربی که هم‌اینک با قدرت تامه به جهان اسلام یورش برده‌اند و اقتدار الهی-اسلامی آن را مورد تجاوز قرار داده‌اند، تجلی عینی جاهلیت عصر مدرن هستند. وی تأکید می‌کرد که مسلمانان باید «حکومتی اسلامی» را پایه نهند که بتواند با استرداد اقتدار به قوانین اسلامی، اقتدار مادی قدرت‌های سلطه‌گر و طاغوتی غربی را منکوب سازد. وی با صراحتی در خور تأمل در این باب می‌نویسد:

«جاهلیت امروز، بر اساس تجاوز به فرمانروایی خداوند در زمین و تجاوز به مهم‌ترین ویژگی الوهیت، یعنی حاکمیت شکل گرفته است... مسلماً از این تجاوز کردن به فرمانروایی خداوند در زمین، تجاوز و ظلم به بندگان خدا [و استعمار آنان] نیز پدید می‌آید» (قطب، ۱۳۷۸: ۴).

از سوی دیگر جمال عبدالناصر با این تز شدیداً مخالف بوده و حتی آن را به سخره می‌گرفت. وی توانسته بود در یک بستر اجتماعی-سیاسی مناسب قدرت را به دست گیرد و با رویکردی ناسیونالیستی-سوسیالیستی، خود را به عنوان قهرمانی ضدامپریالیستی و ضداستعماری معرفی کند که توانسته سلطنت دیرپای ملک فاروق و خاندان او را ساقط کند. این تضاد، سرآغاز

۱. البته ذکر این نکته در همین مقطع ضروری است که بر خلاف روایت‌های تقریباً کثیری که قطبی‌گری یا قطب‌بسم (Qutbism) را در شکل‌گیری تفرق-گرایی جریان‌هایی نظیر داعش مؤثر می‌دانند، این مقاله بر آن است که اگرچه (چنانکه خواهد آمد) اندیشه‌های سید قطب در شکل‌گیری موج نوین بنیادگرایی اسلامی تأثیری به غایت استوار داشته اما محوریت این اندیشه‌ها، تقابل اسلام و غرب بوده و در وجوه فرقه‌ای (که داعش از آن انبعاث یافته است)، نه تنها اندیشه‌ی قطب مؤثر نبوده بلکه در تقابل با آن‌ها قرار گرفته و اساساً ضمن رد مقوله‌ی تکفیر به تقریب مذاهب اسلامی برای تقابل با غرب فرا می‌خواند. بسط و تفصیل این مبحث البته از حوصله این مقاله خارج است.

تنازعی خونین بود که سرانجام به حبس، شکنجه و در نهایت اعدام بسیاری از سران اخوان المسلمین و از جمله سید قطب در سال ۱۹۶۶ میلادی انجامید (عنایت، ۱۳۹۲: ۱۵۸). تنازعات جمال عبدالناصر و سید قطب خاصه در دهه ۶۰ میلادی، اگر در بستری جامعه‌شناختی و تاریخی نگریسته و تحلیل شود، نه تعارضات دو شخص که تنازعات دو گفتمان گسترده، عمیق و پهن‌دامنه در جهان اسلام به شمار می‌رود. گفتمان بنیادگرایی اسلامی و گفتمان ناسیونالیسم، سوسیالیسم و سکولاریسم غربی. البته این تنازعات چنان که پیش از این هم بیان شد از سال‌ها پیش یعنی از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی آغاز شده بود؛ لیکن در این برهه تاریخی به دلیل شکنجه‌های افسار گسیخته سران اسلام‌گرای اخوان و همچنین انسداد آزادی‌های سیاسی و طرد دگرباره اقتدار اسلامی، شدت و عمق آن عمیقاً فزونی یافت و تأثیرات عمیقی را بر جریان‌ها و نهضت‌های اسلامی پس از خود بر جای نهاد، به نحوی که بیهوده نیست که اگر گفته شود که اکثر تحولات سیاسی-اجتماعی دهه ۱۹۷۰ میلادی تاکنون در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) برخاسته از همین مناسبات بوده است. مناسباتی سیاسی و اجتماعی که با شکست جمال عبدالناصر و کشورهای عربی از رژیم صهیونیستی در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ میلادی دگرباره به سمت اسلام‌گرایی سوق پیدا می‌کرد، اسلام‌گرایی خاصی که هم اینک در کشاکش بسترهای اجتماعی پیش گفته شدیداً رادیکالیزه شده بود. اهمیت این برهه از تاریخ آنچنان مهم است که برنارد لوئیس این مقطع بحرانی را برای اعراب با شکست ترکان عثمانی در تصرف وین مقایسه می‌کند (لوئیس، ۱۳۹۸: ۸۸). به عبارتی دیگر، چنانکه حمید عنایت نیز به نیکی اشاره می‌کند: «آثار تکان‌دهنده شکست عرب‌ها در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷، هر قدر برای ناصریسم مصیبت بار بود، برای اخوان و ایدئولوژی‌شان مفید بود. این آثار، ضربه‌ای کاری بر سوسیالیسم نیمه دنیوی عرب وارد آورد و یک روحیه جمعی برای کوشش‌های تازه در راه احیاء معتقدات دیرینه‌ای که در بوتۀ اهمال مانده یا به غفلت برگزار شده بود، به بار آورد» (عنایت، ۱۳۹۲: ۱۵۹). زین پس بسیاری از جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی و غالب اسلام‌گرایان از بن دندان به این باور رسیده بودند که راه استحصال دگرباره اقتدار اسلامی و تقابل با اقتدار مسلح و متهاجم غربی و شرقی نه ایدئولوژی‌های وارداتی همچون دموکراسی، ناسیونالیسم، پان عربیسم، سوسیالیسم و... که تعالیم اسلامی سلفی و جهادی است. تشکیل جنبش‌های ثلاثه مصری^۱ در دهه ۱۹۷۰ میلادی در مصر در واقع، نمود عینی تکوین اولین موج گروه‌های جهادی-تکفیری اهل سنت در قرن ۲۰ بود که در پاسخ به مناسبات دوگانگی اقتدار بین اسلام و محور غربی- شرقی، قائل به عصیان، تکفیر و مبارزه مسلحانه و خشونت‌آمیز (با اقتدارها و حکومت‌هایی که آنها را وابسته به استعمارگران، بیگانگان، استبدادی و طاغوتی می‌دانستند) بودند (دکمجیان، ۱۳۹۰: ۱۶۶-۱۶۷ و ۱۷۰-۱۷۳).

• (۳) جنگ شوروی (سابق) و افغانستان و تکوین القاعده مرکزی

یکی دیگر از خاستگاه‌های سیاسی متقدم که ابتدا منتج به تشکیل و تقویت موج دوم بنیادگرایی سلفی-جهادی و متعاقباً تکوین جنبش‌های تکفیری و رادیکال اسلامی همچون داعش در آینده می‌شد، بلاشک حمله اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ میلادی برای حمایت از دولت کمونیستی جمهوری دموکراتیک افغانستان در برابر مجاهدان مسلمان افغان بود. در واقع، این حمله بستر بسیار مناسبی را فراهم آورد که مجاهدان مسلمان از سراسر بلاد اسلامی وارد افغانستان شده و توأمان هم بر علیه دولت کمونیستی وقت و هم بر علیه اتحاد جماهیر شوروی که آن را مصداق بارز کفر و الحاد می‌دانستند وارد جهاد شوند. به عبارتی دیگر، این حمله و جنگ که قریب ۱۰ سال یعنی تا سال ۱۹۸۹ میلادی به طول انجامید یک رویداد استثنائی در جهان اسلام به شمار می‌رفت، چرا که برای نخستین بار در نیمه دوم قرن بیستم، یک کشور اسلامی مورد حمله مستقیم نظام کمونیسم

۱. سازمان آزادیبخش اسلامی یا التحریر الاسلامی (منظومه التحریر الاسلامی)، سازمان جماعه المسلمین یا التکفیر و الهجره و سازمان الجهاد (منظومه الجهاد).

جهانی که یکی از دشمنان بزرگ مسلمانان بود قرار می‌گرفت. لذا اگر پیش از این اقتدار و شوکت جهان اسلام از سوی غرب مورد تهاجم مستقیم قرار گرفته بود، در این حمله عملاً بلوک شرق کمونیستی نیز وارد صحنه گشته بود و به نحوی عینی و عریان سعی در تحمیل سلطه خویش بر مسلمین داشت. از اینجا بود که جنبش‌های جهادی اسلامی غالباً در مقام تقابل برآمدند. این جنگ همچنین تأثیر مستقیمی در شکل‌گیری سازمانی داشت که بعدها به نام «القاعده» شناخته شد. پس از این حمله بود که شخصیت‌های مسلمان جهادی و بعضاً رادیکال جهان عرب همچون عبدالله عزام فلسطینی‌الاصل و (بعدها) اسامه بن لادن عربستانی‌الاصل وارد افغانستان شدند.

جنگ شوروی علیه افغانستان، محفل و بستری را فراهم ساخت تا جنبش‌های رادیکال اسلامی در افغانستان و سراسر جهان گردهم آمده و شرایط مناسبی برای مخلوط شدن اندیشه‌ها و عقاید سره و ناسره فراهم آید. در واقع، می‌توان چنین ابراز داشت که در این جنگ بود که عقاید جهادی اسلام‌گرایان رادیکال مصری یا «مغرب عربی» با ایدئولوژی فرقه‌گرایانه وهابیون سعودی یا «مشرق عربی» آمیخته شده و بدین واسطه نوعی انقطاع و نتیجتاً التقاط معرفت‌شناختی بین آنها ایجاد می‌شد. علاوه بر این، شرایط مناسبی برای نفوذ عناصر نفوذی وهابیون عربستانی و سرویس‌های جاسوسی غربی و شخصیت‌هایی همچون «ابو مصعب الزرقاوی» نیز فراهم آمد. پس از پایان جنگ شوروی و افغانستان و تشکیل القاعده مرکزی در سال ۱۹۸۸ میلادی و ترور مشکوک عبدالله عزام در سال ۱۹۸۹؛ ضمن اینکه اسامه بن لادن (رهبر وقت القاعده) و خود سازمان القاعده در بین گروه‌های جهادی سراسر جهان شناخته و محبوب شده بودند، دائماً بر اقدامات ستیزجویانه خویش می‌افزودند، لیکن این بار نوک پیکان حملات خویش را بر ضد مواضع آمریکایی و غربی گردانده بودند.

• (۴) اشغال کویت توسط عراق و جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میلادی

یکی دیگر از خاستگاه‌های سیاسی متقدم و مهمی که در اواخر قرن بیستم اتفاق افتاده و طی عملیاتی نظامی، با گشودن مستقیم پای قدرت‌های غربی در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) و خاصه جزیره العرب، دگرباره به تحقیر جهان اسلام و تخفیف و تضعیف اقتدار آن پرداخت، جنگ اول خلیج فارس و نفوذ و سلطه آمریکا بر عربستان سعودی بود. پس از پایان جنگ ایران و عراق، رژیم بعثی عراق که به شدت با بحران اقتصادی مواجه بوده و به بسیاری از کشورهای عربی از جمله کویت و عربستان سعودی بدهکار بود، برای دستیابی به مخازن نفتی کویت و متعاقباً منافع اقتصادی کلان در سال ۱۹۹۰ میلادی به این کشور حمله کرده و سریعاً توانست آن را اشغال کند. در پی این حمله بود که آمریکا در سال ۱۹۹۱ میلادی در طی عملیاتی که به عملیات «طوفان صحرا» مشهور شد به کویت و عراق حمله کرده و ارتش عراق را از این کشور بیرون راند. بن‌لادن که از سویی پس از پایان جنگ شوروی و افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی برای مدتی به عربستان بازگشته بود و از سوی دیگر ضمن انسجام‌بخشی فزون‌تر به سازمان القاعده، محبوبیت فراوانی را بین جنبش‌های جهادی اهل سنت کسب کرده بود، با سیاست‌های عربستان سعودی که به تعبیر او باعث باز شدن پای یهودیان و صلیبی‌ها در منطقه می‌شد، مخالفت ورزیده و به سران عربستان پیشنهاد داد که به او اجازه دهند که عرب‌های افغان (که برخی از آنها پس از جنگ به کشورهای خود رفته بودند و برخی دیگر در افغانستان بودند) و سایر مجاهدان مسلمان را فراخوانده و عملیات نظامی بومی و گسترده‌ای را برای اخراج عراق از کویت به انجام رساند. لیکن، این پیشنهاد با مخالفت و حتی استهزاء سران عربستان مواجه شد (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۴۶).

پس از این حوادث، بن‌لادن دو اعلامیه علیه غرب و به طور خاص آمریکا و متحدان آن منتشر کرد. یکی تحت عنوان «اعلامیه جهاد علیه آمریکایی‌های اشغالگر حرمین شریفین: مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید»^۱ در سال ۱۹۹۶ میلادی و دیگری «اعلامیه جبهه جهانی برای مبارزه با یهودیان و صلیبیان»^۲ در سال ۱۹۹۸ میلادی. این اعلامیه‌ها که روایت‌گر تهاجمات یهودیان و مسیحیان به ممالک اسلامی در طول تاریخ بود، به رهبران گروه‌های جهادی در سراسر عالم اسلام و از جمله مصر، پاکستان و بنگلادش ارسال شد. بن‌لادن بر این باور بود که یکی از مصیبت‌بارترین تجاوزات و حملاتی که پس از رحلت پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) تاکنون بی‌سابقه بوده، تجاوز و تصرف حرمین شریفین است. وی در اعلامیه‌های فوق بیان داشت که اکنون دارالاسلام مکه، مَهْبُطِ وحی (محل نزول وحی) و منبع و مبداء رسالت اسلامی، که در آن کعبه شریف و قبله تمامی مسلمانان جهان قرار دارد، به دست لشکریان متجاوز و مسیحی آمریکایی و هم‌پیمانانشان افتاده است (بن‌لادن، ۲۰۱۵: ۱۸۲-۲۰۱ و ۲۴۹-۲۵۱).

این سخنان بن‌لادن که بر تحقیر و تضعیف بی‌سابقه «محور قدرت و اقتدار» در جهان اسلام یعنی کعبه شریف توسط غرب متهاجم تأکید می‌کرد، توانست با تحریک بسیاری از جنبش‌ها و جریان‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه و جهان بر شدت تضاد منافع بین بنیادگرایان سلفی اسلام‌گرا و غرب افزوده و نیروهای عظیمی را در اختیار بن‌لادن قرار دهد.^۳ از اینجا بود که زین پس حملات و عملیات‌های افراط‌گرایانه و اراهایی گوناگونی توسط القاعده در منطقه و جهان انجام شد که شاید مهم‌ترین آن‌ها در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی تحقق یافت.

خاستگاه‌های ذکر گشته در این بخش، مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم بودند، اما چنان که در بخش پرسش‌های تحقیق بیان شد، بخش دوم سؤال اصلی عبارت بود از این که: مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متأخر تکوین داعش چه بوده است؟ در ادامه سعی می‌شود که به این سؤال پاسخ داده شود.

• ۲. خاستگاه‌های سیاسی متأخر در قرن بیست و یکم: تبدیل دوگانه دین اسلام و ادیان محور غربی-شرقی به دوگانه درون زای مذهبی شیعه و سنی

چنان که پیش از این بیان شد، منظور از خاستگاه‌های سیاسی متأخر در قرن بیست و یکم، خاستگاه‌هایی هستند که ضمن این که از قلب خاستگاه‌های سیاسی متقدم (که پیش از این ذکر شد) زاده شده‌اند، محور اصلی آن‌ها را دچار دگرگونی ساخته‌اند. به عبارت دیگر، اگر تا پیش از این، دوگانه اقتدار به طور صریح و مشخص بین دین اسلام و بنیادگرایی سلفی-اسلامی مدرن و ادیان محور غربی-شرقی بود، پس از ظهور بسترهایی نوین از آغاز قرن بیستم و ظهور اولین رگه‌های داعش، دوگانه پیشین با دخالت قدرت‌های بین‌المللی جای خویش را به دوگانه کاذب و درون زای درون دینی مذاهب سنی و شیعه و یا به عبارتی دقیق‌تر و جامع‌تر دوگانه اقتدار

۱. اعلان الجهاد علی الأمريکان المحتلین لبلاد الحرمین: أخرجوا المشرکین من جزیره العرب.

۲. اعلان الجبهه العالمیه لقتال اليهود والصلیبیین.

۳. اهمیت جزیره العرب و حرمین شریفین در نزد مسلمانان تا به آنجایی است که مورخ و استراتژیستی همچون برنارد لوئیس نیز بر آن صحنه نهاده و درباره آن می‌گوید: «در نزد مسلمین، برعکس ما غربی‌ها، برترین سرزمین مقدس، عربستان است. زیرا پیامبر اسلام [ص] در مکه زاده شد و در مدینه نخستین دولت مسلمان را بنا گذاشت؛ [همچنین] مردم حجاز نخستین کسانی بودند که به دین جدید نیروی تازه بخشیده و پرچمدار آن شدند. بسیاری از مسلمانان، در صورتی که سرزمین مقدسشان مورد دخالت قرار گیرد، مایلند به مبارزه برخاسته و گاه [دشمنی] دشمن را برجسی دینی بزنند. در واقع، از نظر آن‌ها نیروهای آمریکا با هدف آزاد سازی کویت و نجات عربستان سعودی از دست صدام حسین، به عنوان «متجاوز» و «اشغالگری کافر» اعزام شدند. این برداشت، بر اثر برتری بی‌چون و چرای آمریکا در میان قدرت‌های جهان کافر تقویت شده است» (لوئیس، ۱۳۹۸: ۲۵ و ۲۹).

بین داعش (به عنوان مذهبی نوپا) و سایر فرق و جریان‌های اسلامی (اعم از شیعه و سنی) داد. در ادامه سعی می‌شود که مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی دخیل در این تبدیل و دگرگونی محورهای تنازع، ذکر و تحلیل شود.

• (۱) یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و جنگ آمریکا در افغانستان و عراق

اولین خاستگاه سیاسی متأخر و حائز اهمیت در آغاز فرایندی که به تکوین داعش انجامید را می‌توان حادثه یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی و جنگ‌هایی که در پی آن در افغانستان و عراق رخ داد، ذکر کرد.

بن لادن و سازمان القاعده در طی این حادثه سعی کردند که در یک عملیات نظامی گسترده و اراهایی، به قلب دشمن در سرزمین خودش نفوذ کرده و آنها را هدف حمله قرار دهند. این عملیات که برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک و پنتاگون در ویرجینیا را نشانه رفته و منجر به کشته شدن حدود ۳۰۰۰ نفر شده بود، با این پندار انجام می‌شد که آمریکا همچون گذشته واکنش چندان سختی به آن نشان نخواهد داد (Phares, 2007: 171-172)؛ که البته این پندار اشتباه بود. در پی حادثه ۱۱ سپتامبر، جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا پس از کشف این که این حمله توسط سازمان القاعده برنامه‌ریزی و انجام شده است، ضمن راه اندازی کمپین «نبرد جهانی علیه تروریسم»^۱، اذعان داشت که «نبرد آمریکا با سازمان تروریستی القاعده آغاز شده اما به این سازمان محدود نمی‌شود و تا زمانی که هر سازمان تروریستی جهانی را پیدا و متوقف نکرده و آن را شکست ندهد به پایان نخواهد رسید» (Dunn, 2005: 13). وی عاملان این حمله را «وارثان همه ایدئولوژی‌های آدم‌کشی در قرن بیستم» و متعاقباً «شر»^۲ معرفی کرد (Ibid.). نوع جدیدی از شر که به زعم او در قالب نبرد جدید با تروریسم و یا آن چیزی که آن را «جنگ صلیبی»^۳ جدید نامید باید از بین برود، جنگی که تأکید داشت که به طول خواهد انجامید و نیازمند صبر و استقامت و ایستادگی است (George W. Bush, September 16, 2001). آمریکا سرانجام در کمتر از یک ماه از وقوع حملات ۱۱ سپتامبر در تاریخ ۷ اکتبر سال ۲۰۰۱ میلادی با همراهی اعضای ناتو و متحدان خود همچون انگلستان و کانادا و برخی از نیروها و کشورهای دیگر به افغانستان حمله کرده و ضمن بمباران گسترده اردوگاه‌های القاعده و مراکز مهم و زیرساخت‌های دولتی، سلطه تقریباً ۵ ساله طالبان بر افغانستان را پایان داد. نتایج این حمله، تجاوز و اشغالی تقریباً بیست ساله (تا سال ۲۰۲۱ میلادی) بود که در طی آن علی‌رغم ویرانی‌های گسترده و از بین رفتن منابع انسانی و مادی افغانستان، به سلطه دگرباره طالبان بر افغانستان در ۱۵ اوت سال ۲۰۲۱ میلادی منتهی شد. این حمله البته، یک حمله محدود به افغانستان نبود. جرج بوش در کمتر از دو سال پس از حمله به افغانستان، در سخنرانی ۱۷ مارس سال ۲۰۰۳ خویش (چند روز پیش از حمله به عراق)، ادعا کرد که رژیم عراق دارای نفرت عمیقی از آمریکا و متحدانش است. وی تصریح کرد که این رژیم پس از جنگ اول خلیج فارس متعهد شده بود که کلیه تسلیحات کشتار جمعی خویش را از بین ببرد، اما پس ۱۲ سال به هیچ‌کدام از تعهداتش پایبند نبوده است و خطر بزرگی برای صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌آید. وی ۴۸ ساعت به صدام و پسران او وقت داد که از عراق خارج شده و از بروز درگیری نظامی ممانعت به عمل آورند. پس از امتناع صدام از انجام این کار، دولت ایالات متحده آمریکا با تکرار این ادعا که دیکتاتور عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است و از تروریست‌های القاعده حمایت کرده و به آنها آموزش می‌دهد تا امنیت و منافع آمریکا را از بین ببرند با همراهی انگلیس و همچنین ائتلافی بین‌المللی به این کشور حمله کرد (George W. Bush, March 17, 2003). دولت و نیروهای نظامی عراق نتوانستند چندان در مقابل هجوم همه جانبه آمریکا مقاومت کرده و در طول حدود سه هفته پس از شروع حمله عملاً ساقط شده و از هم پاشیدند و بلافاصله پس از آن در ۲۱ آوریل

^۱. Global War on Terror (GWOT).

^۲. Evil

^۳. Crusade

سال ۲۰۰۳ میلادی «حکومت ائتلاف موقت عراق»^۱ (که در واقع دولتی انتقالی بود) از سوی آمریکا تشکیل و ریاست آن از سوی وزارت دفاع آمریکا به لوئیس پُل برِمر^۲ (دیپلمات آمریکایی) واگذار شد. وقتی این حملات در چارچوب نظری مقاله مد نظر قرار می‌گیرد، دگرباره تنازعات اقتدار و سلطه با حدی به غایت فزونتر رُخ نشان می‌دهد. به دیگر سخن، آمریکا برای از بین بردن آتش تضاد منافع برخاسته از توزیع ناهمگون و نامتوازن اقتدار، به جنگ‌هایی خشن و خونین دست می‌زند که در عمل شعله‌های تضاد را افروخته‌تر و پرچم دوگانگی اقتدار را افراشته‌تر خواهد کرد. همچنین کوچ و مهاجرت مجاهدان از افغانستان و دیگر ممالک اسلامی به عراق (در نتیجه از بین رفتن فضای مناسب برای فعالیت در افغانستان پسااغال) و از هم گسیختن امنیت و نظم اجتماعی در عراق، در پیدایش داعش بسیار مؤثر بود. سیاست‌هایی که پس از این حمله توسط آمریکا در عراق پیگیری می‌شود (و در ادامه می‌آید)، در نهایت و به طور مستقیم به پدیده‌ای همچون داعش ختم می‌شود.

(۲) پُل برِمر و حکومت ائتلاف موقت عراق: فروپاشی نظم و دگرگونه ساختن محورهای تنازع

یکی دیگر از خاستگاه‌های سیاسی مهم و متأخر و بنیادین (که کمتر به آن پرداخته شده) در ایجاد داعش را می‌توان سیاست‌های مخرب پُل برِمر آمریکایی دانست. سیاست‌هایی که به طور متمرکز بر «بعث‌زدایی»^۳ از ساختارهای قدرت و «انحلال نهادها»^۴ استوار بود، به عبارتی دیگر مبتنی بر فرمان شماره یک حکومت ائتلاف موقت به رهبری پُل برِمر، تمامی اعضای وابسته به حزب بعث (از سران گرفته تا اعضای معمولی و رده‌های پایین‌تر آن) از سمت‌های خود برکنار و از اشتغال در بخش‌های گوناگون دولتی منع شده و همچنین اعضای رده‌های میانی و بالایی تنبیه و مجازات شدند (CPA Order 1, May 16, 2003)؛ مبتنی بر فرمان شماره دو همین حکومت موقت، تمامی نهادها و زیرساخت‌های نظامی (ارتش)، اطلاعاتی و امنیتی رژیم پیشین که به هر نحوی وابسته به حکومت بعثی بودند، از اساس و بطور کامل از بین رفته و منحل شدند (CPA Order 2, May 23, 2003). به دنبال این دستور وزارت دفاع و اطلاعات و تمامی نیروهای زمینی، هوایی و دریایی ارتش عراق و برخی از سازمان‌های امنیتی و نظامی دیگر نیز امحاء گشتند.

تحولات آتی نشان می‌داد که این فرامین و دستورها در آن فضای بحرانی و ملتهب پسا اشغال، نه تنها مؤثر نبودند، بلکه به شدت بر دامنه بحران‌ها افزودند. در یک نگاه کلی و کلان‌نگر، این سیاست‌ها باعث شد که: (۱) صدها هزار عراقی که از پس تأمین هزینه‌های زندگی خود و خانواده‌هایشان بر نمی‌آمدند از صحنه اجتماعی طرد و و با آن بیگانه شوند؛ (۲) زیرساخت‌های لازم برای انجام فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی از آنان سلب شود؛ (۳) احساس اضطراب و ناامنی در وجود آنها برای امتداد یک زندگی عادی و معمولی افزون شود؛ (۴) فضای مناسب برای ایجاد آشوب‌های اجتماعی و شورش‌های مسلحانه برای افرادی که پیش از این جزو نیروهای نظامی بوده و فنون جنگی را آموخته بودند فراهم آید؛ (Pfiffner, 2010: 76). بنا به اذعان کارشناسان، حداقل بین ۸۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر از اعضای این حزب که بسیاری از آنها در بیمارستان‌ها، سازمان‌های ترابری و حمل و نقل، اداره برق و شرکت ارتباطات عراق بودند، حذف شدند (Chandrasekaran, 2006: 82). این مسأله زمانی اهمیت و وسعت فزون‌تری می‌یابد که خانواده این افراد نیز به این تعداد افزوده شود. در این مرحله آن چیزی که مشخص و طبیعی است، تشکیل مناسبات نوینی در نحوه توزیع اقتدار سیاسی-اجتماعی است که صد البته به نفع بعثیون و اهل سنت عراق نبود. در واقع، این سیاست که با طرح ریزی پُل برِمر و حمایت

1. Coalition Provisional Authority

2. Lewis Paul Bremer

3. De-Ba'athification

4. Dissolution of Entities

پاره‌ای از اپوزیسیون‌های بومی عراق دنبال می‌شد، ظرفیت بالقوه وسیعی از افراد و گروه‌های رانده شده از قدرت را ایجاد می‌کرد که با مداخله سیاست‌های فرقه‌ای و هویتی ابومصعب الزرقاوی (که در بخش‌های آتی به آن خواهیم پرداخت)، بسیاری از آن‌ها در آینده از اعضای اصلی حلقه‌های سیاسی و نخبگانی داعش می‌شدند.

• (۳) مناسبات اقتدار در عراق پسا جنگ و موضع قدرت‌های منطقه‌ای

از دیگر خاستگاه‌های سیاسی متأخر و مهم و دخیل در دگرگونی دوگانه اقتدار و تبدیل آن به دوگانه شیعه و سنی و نتیجتاً نضج و نمو داعش می‌توان به مناسبات اقتدار در عراق پساجنگ و موضع قدرت‌های منطقه‌ای در قبال آن اشاره کرد. مأموریت پل پرمر به زودی در عراق به پایان رسید و با هدایت و تحت اشراف او و طبعاً ایالات متحده آمریکا در تاریخ ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴، حکومت ائتلاف موقت عراق منحل و «دولت موقت عراق»^۱ به ریاست «ایاد علاوی»^۲ که از شیعیان سکولار و نزدیک به ایالات متحده بود تشکیل شد. معاونت علاوی را برهم صالح^۳ از اعضای اتحادیه میهنی کردستان بر عهده داشت (کسی که بعدها در سال ۲۰۱۸ رئیس‌جمهور عراق شد). این دولت وظیفه داشت که تحت نظارت ایالات متحده آمریکا امور عراق را تا برگزاری اولین انتخابات پارلمانی در ۱۵ دسامبر سال ۲۰۰۵ میلادی حفظ کند. این انتخابات صرفاً نمایندگان یک کشور را تعیین نمی‌کرد، بلکه براساس آن رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، وزا، امرای ارتش، قضات و... نیز مشخص می‌شدند (پشنگ و زمردی، ۱۳۹۳: ۴۸۲). لذا نگاهی موجز به مناسبات قدرت در طی سه دوره از این انتخابات از سال ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۴ (سال‌های تکوین و تطور داعش) و همچنین موضع قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند به ادراک نحوه توزیع اقتدار سیاسی و نتایجی که می‌توانست به همراه بیاورد، کمک شایانی کند. در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ میلادی، از آنجایی که اهل سنت عراق حضور در انتخابات را تحریم کرده بودند و اکثریت جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دادند، نتیجه انتخابات به نفع شیعیان و کردها بود. به این معنی که «ابراهیم الجعفری» و چندی بعد «نوری المالکی» به مقام نخست‌وزیری دست یافتند و جلال طالبانی (نماینده حزب اتحادیه میهنی که با ایران روابط نزدیکی داشت) رئیس‌جمهور شد و ریاست مجلس نیز به اهل سنت واگذار شد. در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ میلادی نیز دگرباره نوری المالکی توانست به قدرت برسد. در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۴ نیز این مسأله تکرار شد و شیعیان عراق مجدداً قدرت را از آن خود کردند (پشنگ و زمردی، ۱۳۹۳: ۴۸۵ و همچنین 2: Katzman, 2009).

واکنش ترکیه به انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ میلادی عراق قابل تأمل است. این کشور از تحولات عراق و به قدرت رسیدن شیعیان و کردها و تضعیف منافع سیاسی خویش احساس نگرانی می‌کرد. از اینجا بود که نخست‌وزیر این کشور به طور رسمی کردستان عراق را به لشکرکشی تهدید کرد و رجب طیب اردوغان مدعی سلطه تاریخی ترکیه بر کرکوک شد. در انتخابات سال ۲۰۱۰ میلادی اما ترکیه فعال‌تر عمل کرده و با ایجاد اجماع بین برخی از اهل سنت و شیعیان سکولار و نتیجتاً تشکیل «ائتلاف العراقیه» سعی کرد در مناسبات سیاسی عراق حضور موثرتری داشته باشد، حضوری که البته نه در این انتخابات و نه در انتخابات بعدی به موفقیت نائل نشد (پشنگ و زمردی، ۱۳۹۳: ۴۸۷-۴۸۸ همچنین کاظمی و همکاران، ۱۳۹۹: ۸۶).

عربستان نیز نسبت به تحولات پساجنگ، به قدرت رسیدن شیعیان، در حاشیه قرار گرفتن اهل سنت، افزایش قدرت‌گیری ایران و از کف دادن منافع سیاسی خود در منطقه به شدت احساس نگرانی می‌کرد. این کشور در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ میلادی عراق

1. Iraqi Interim Government

2. Ayad Allawi

3. Barham Salih

۴. طبق برخی از آمارها، شیعیان حدود ۶۰ درصد و اهل سنت حدود ۴۰ درصد از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند.

نتوانست حضور مؤثری داشته باشد؛ اما در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ میلادی، وضعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورد. در این انتخابات عربستان سعودی با ایجاد ائتلافی نانوشته بین گروه‌های سنی عراقی و همچنین جلب نظر و اتحاد با کشورهای ترکیه، اردن و برخی دیگر از کشورهای حاشیه خلیج فارس، توانست ائتلاف قدرتمند عراقیه را تشکیل دهد که به هر صورت ائتلافی ناکام بود، زیرا علی‌رغم اینکه توانسته بود ۹۱ کرسی را در انتخابات پارلمانی به دست آورده و پیروز انتخابات شود، اما چون کرسی‌ها به حد نصاب ۱۶۳ کرسی نرسیده بود، عملاً دولت تشکیل نشده بود (پشنگ و زمردی، ۱۳۹۹: ۴۹۰-۴۹۲). برهم خوردن توازن قوا در عراق و شکست و ناکامی کشورهای عربستان سعودی و ترکیه در اعمال سلطه و قدرت خود در منطقه غرب آسیا به طور اعم و در عراق به طور خاص، تضاد منافع بنیادینی را بین این کشورها و ایران ایجاد کرد که سبب می‌شد این کشورها نیروهای مادی و معنوی هنگفتی را برای ایجاد یک جبهه واحد اهل سنت در عراق ایجاد کنند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم باعث افزایش شکاف بین شیعه و سنی و سر برآوردن اختلاف بین این دو جناح اسلامی شد. از این به بعد، این قدرت‌ها از هر جنبش اجتماعی اعتراضی که شکل می‌گرفت که داعیه بازستاندن حقوق اهل سنت را داشت حمایت مستقیم یا غیرمستقیم می‌کردند. جنبش و حرکت داعش نیز یکی از این جنبش‌ها بود. به عبارت دیگر، این خاستگاه و بستر سیاسی که دوگانگی اقتدار در عراق و بین قدرت‌های منطقه‌ای و تبعاً شیعه و سنی را می‌افزود یکی از عوامل مهم شکل‌گیری داعش بود. عاملی که با دخالت قدرت‌های بین‌المللی و حمایت آن‌ها از داعش نیز تقویت می‌شد. اما در این میان نمی‌توان به شکنندگی و ضعف‌های حاکم بر دولت مستقر عراق نیز اشاره نکرد، ضعف‌هایی که در بطن خویش به جای کنترل بحران و مهار آن، بر دامنه آن می‌افزود.

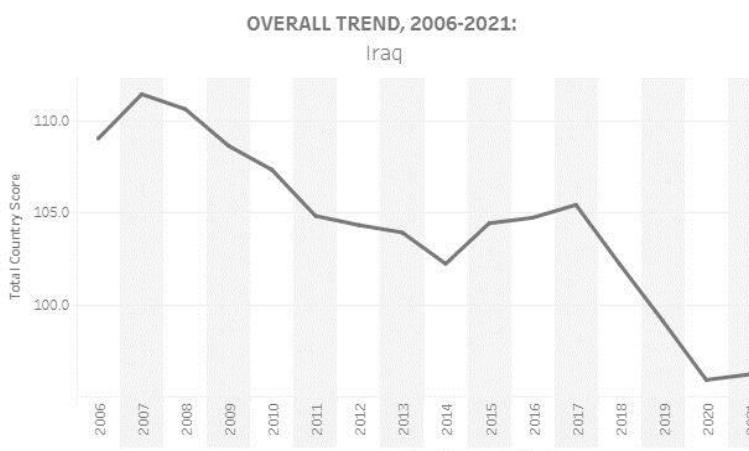
• (۴) شکنندگی دولت‌ها در عراق پساشغال

یکی از خاستگاه‌های سیاسی متأخر و مؤثر در شکل‌گیری داعش را می‌توان شکنندگی دولت‌ها در عراق پساشغال معرفی کرد. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا، سیاست‌های مخرب پُل برِمر، دگرگونی مناسبات قدرت در عراق پساجنگ، موضع کشورهای کانونی اسلامی در قبال این مناسبات و دخالت‌های مادی و معنوی قدرت‌های جهانی، همه و همه، شرایطی را ایجاد کرد که خواسته یا ناخواسته به «توزیع نابرابر اقتدار سیاسی بین گروه‌های ذی‌نفع گوناگون در عراق» (یعنی شیعیان، اهل سنت و کردها) منتج شود. البته با روی کار آمدن دولت‌های منتخب در عراق از سال ۲۰۰۵ میلادی تا کنون، ظرفیت‌هایی فراهم بود که می‌توانست سطح تضاد و تنازع برخاسته از مناسبات نامتوازن قوا را کاهش داده و یا حداقل از رشد و توسعه آن جلوگیری به عمل آورد. اما تجربه و آمارها نشان داده که دولت‌های عراق به دلیل «شکنندگی بنیادین»، در این زمینه ناموفق و ناکارآمد بودند. جامعه‌شناسان و کارشناسان علوم سیاسی، دولت‌های شکننده^۲ را دولت‌هایی می‌دانند که «مملوء از تنش و منازعه بوده و جناح‌های گوناگون همواره در آن در حال کشمکش هستند» (Rotberg, 2002: 86). این دولت‌ها از چند سو شدیداً ناکارآمد هستند: یکی از این موارد، ناکارآمدی اقتصادی و

۱. ملک عبدالله دوم، پادشاه اردن از سال ۱۹۹۹ میلادی تاکنون، جزو اولین افرادی بود که پیش از اولین انتخابات پارلمانی در عراق در سال ۲۰۰۵ میلادی، سعی کرد با وضع اصطلاح شیعه‌هراسانه تحت عنوان «هلال شیعی»، ایران را به مثابه‌ی یک خطر برای کشورهای اهل سنت منطقه و آمریکا جلوه‌گر سازد. وی در مصاحبه‌ای که در تاریخ ۸ دسامبر سال ۲۰۰۴ روزنامه واشنگتن پُست آن را منتشر ساخت بر لزوم تشکیل یک دولت سکولار و غیر مذهبی در عراق تأکید کرد و بیان داشت که: اگر احزاب یا سیاستمداران شیعه و حامی ایران بر عراق مسلط شوند، یک هلال جدید از دولت‌های شیعی را تشکیل می‌دهند که شامل ایران، عراق، سوریه و لبنان خواهد شد و توازن سنتی قوا بین شیعه و سنی در منطقه و بین کشورهای ایران و عربستان را برهم خواهد زد و بدین واسطه منافع کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، عربستان سعودی، آمریکا و متحدان او را با خاطر مواجه خواهد ساخت (Robin Wright and Peter Baker, December 8, 2004).

۲. Fragile states

عدم توانایی دولت در تأمین حداقل رفاه اقتصادی و مادی برای شهروندان است؛ مورد مهم دیگر، وجهی سیاسی دارد و به عدم توانایی دولت در تأمین امنیت و آزادی‌های مشروع برای شهروندان، ایجاد نظم و عدالت، مقابله با فساد، توزیع متوازن اقتدار سیاسی و فراهم آوردن حقوق مدنی و شهروندی و... راجع است (حاجی یوسفی و حسین زاده، ۱۳۹۷: ۴۲). آمارهای سازمان‌های معتبر بین‌المللی از جمله صندوق صلح^۱ نشان می‌دهد که دولت‌های عراق از سال ۲۰۰۵ میلادی تاکنون نه تنها مقبولیت اقتصادی و مشروعیت سیاسی مناسبی را نداشته‌اند، بلکه همواره جزء شکننده‌ترین دول دنیا بوده‌اند (شفاعت و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۷). توضیح آن که، سازمان صندوق صلح، دارای شاخصی مهم است که آن را شاخص شکنندگی دولت‌ها^۲ نامیده است. شاخصی که با بررسی، تحلیل و مقایسه فاکتورهایی همچون **انسجام ساختاری** (شامل کیفیت دستگاه امنیتی، جناح‌بندی نخبگانی و شکاف‌های گروهی)، **شرایط اقتصادی** (شامل سقوط اقتصادی، توسعه نابرابر اقتصادی و فرار مغزها)، **شرایط سیاسی** (مشروعیت دولتی، خدمات عمومی و حقوق بشر و حاکمیت قانون) و **شرایط اجتماعی** (شامل فشارهای جمعیتی، پناهندگان و آوارگان داخلی و مداخلات خارجی)، بین ۱۷۹ کشور در جهان، میزان شکنندگی هر یک از آنها را مشخص می‌کند. در این شاخص، امتیاز هر یک از زیرفاکتورها (که در پراتز مشخص شده است) از ۱ تا ۱۰ مشخص شده است که هر چه امتیاز به ۱ نزدیک‌تر باشد، شرایط بهتر و هر چه به ۱۰ نزدیک‌تر باشد شرایط بدتر است. با جمع امتیاز هر یک از زیرفاکتورها در طول یک سال، امتیاز کلی و متعاقباً رتبه جهانی و نتیجتاً کیفیت شکنندگی آن دولت در طول آن سال مشخص می‌شود. در واقع، هر چه دولتی «شکنندگی فزونی» داشته باشد به رتبه ۱ نزدیکتر و هر چه «شکنندگی کمتری» داشته باشد به رتبه ۱۷۹ نزدیک‌تر است. سازمان صندوق صلح، مبتنی بر توضیحات بالا نمودارهایی را ترسیم کرده که امتیاز و رتبه کشور عراق در آن‌ها از سال ۲۰۰۵ میلادی تا کنون به این شرح است:



۱. صندوق صلح (The Fund for Peace) یا به اختصار اف‌اف‌پی (FFP)، سازمانی غیرانتفاعی است که هدف خویش را جلوگیری از تنازعات و ارتقای امنیت پایدار در سطح جهانی معرفی می‌کند.

۲. Fragile States Index (FSI)

	Rank	Total												
2006	4th	109.0	9.8	9.7	9.8	8.2	8.7	9.1	8.5	8.3	9.7	8.9	8.3	10.0
2007	2nd	111.4	10.0	9.8	10.0	8.0	8.5	9.5	9.4	8.5	9.7	9.0	9.0	10.0
2008	5th	110.6	9.9	9.8	9.8	7.8	8.5	9.3	9.4	8.5	9.6	9.0	9.0	10.0
2009	6th	108.6	9.7	9.6	9.7	7.6	8.6	9.1	9.0	8.4	9.3	8.7	8.9	10.0
2010	7th	107.3	9.5	9.6	9.3	7.6	8.8	9.3	9.0	8.4	9.1	8.5	8.7	9.5
2011	9th	104.8	9.5	9.6	9.0	7.0	9.0	8.9	8.7	8.0	8.6	8.3	9.0	9.3
2012	9th	104.3	9.9	9.6	9.7	7.7	8.7	8.6	8.4	7.8	8.3	8.0	8.5	9.0
2013	11th	103.9	10.0	9.6	10.0	7.3	8.4	8.3	8.6	7.6	8.6	8.3	8.8	8.5
2014	13th	102.2	10.0	9.6	10.0	7.0	8.1	8.0	8.7	7.7	8.7	8.0	8.5	7.9
2015	12th	104.4	10.0	9.6	10.0	6.9	7.8	8.1	9.2	7.5	8.9	8.2	8.9	9.4
2016	11th	104.7	10.0	9.6	9.8	6.8	7.5	7.9	9.2	7.8	8.9	8.1	9.4	9.7
2017	10th	105.4	10.0	9.6	9.6	6.6	7.3	7.7	9.5	8.2	8.7	8.6	9.9	9.7
2018	11th	102.2	9.0	9.6	9.3	6.3	7.0	7.4	9.2	8.3	8.4	8.7	9.6	9.4
2019	13th	99.1	8.7	9.6	8.8	5.9	6.7	7.1	8.9	8.7	8.1	8.4	9.1	9.1
2020	17th	95.9	8.2	9.6	8.5	5.6	6.4	6.8	9.1	8.4	7.8	8.1	8.6	8.8
2021	20th	96.2	7.9	9.6	8.2	6.9	6.1	6.5	8.8	8.9	8.1	8.4	8.3	8.5

امتیاز و رتبه کلی کشور عراق از سال ۲۰۰۶-۲۰۲۱

چنانکه از نمودارها مشخص است کشور عراق از سال ۲۰۰۵ میلادی تاکنون، همواره به «طور کلی» امتیاز^۲ ۱۰۰ الی ۱۱۰ و رتبه^۳ بین ۲ الی ۱۲ (به جز سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ که به ترتیب رتبه‌های ۱۷ و ۲۰ را کسب کرده است) را داشته است، و چنین امری شکنندگی بنیادین و ساختاری ساختار دولت در عراق را در تمامی وجوه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به وضوح اثبات می‌کند. این شکنندگی که تا حدود زیادی از توزیع نابرابر اقتدار سیاسی انبعاث پیدا کرده است به نحوی مستقیم در شکل‌گیری شکاف‌های قومی و مذهبی و نتیجتاً تکوین و تطور داعش مؤثر افتاده است و یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی این امر است. در واقع دولت‌های عراق نه تنها نتوانستند بر القای حس توزیع نابرابر اقتدار سیاسی و دوگانگی اقتدار بین اقوام و مذاهب گوناگون فائق آمده و آن را کنار زنند، بلکه در برهه‌هایی به تقویت این حس نیز دامن زدند و این درواقع بستر مناسبی را ایجاد کرد تا بنیادگرایان سلفی معاصر در عراق همچون ابومصعب الزرقاوی بتوانند از آن بهره‌گیری کرده و با ایجاد و تقویت شکاف‌های مذهبی و توسعه سیاست‌های هویتی (بین شیعه و سنی)، محورهای تنازع پیشین را دگرگون ساخته و نیروهای بسیاری را برای شکل‌گیری دولت اسلامی عراق (هسته اولیه داعش) فراهم آورند.

(۵) از زرقاوی تا بغدادی: تغییر محورهای تنازع و تکوین جدال هویت‌ها

یکی دیگر از خاستگاه‌های سیاسی متأخر که به طور مستقیم در شکل‌گیری داعش مؤثر بود ظهور ابومصعب الزرقاوی بود. زرقاوی یکی از خیل کثیر مهاجرانی بود که در کشاکش جنگ شوروی و افغانستان (جنگ شوروی و مجاهدان افغان-عرب) برای جهاد با آنچه کفار و ملحدین مارکسیست می‌خواند وارد افغانستان گشت؛ اما لحظه ورود دیرنگام او به افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی مصادف شد با پایان جنگ. در همین دوران بود که علاوه بر یک کارآموزی نظامی و میدانی توانست ارتباطات خویش را در بین نیروهای جهادی افزایش داده و با دو نفر از شاخص‌ترین ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان جریان سلفی جهادگرا در پیشاور یعنی «ابو محمد المقدسی» و «ابو عبدالله المهاجر المصری» آشنا شود، شخصیت‌هایی که به شدت بر شکل‌گیری ایدئولوژی وی مؤثر بودند

۱. بر گرفته از سایت FFP در تاریخ ۶ خرداد ۱۴۰۱، با آدرس: <https://fragilestatesindex.org/country-data>

^۲. FSI Score

^۳. FSI Rank

(أبو هنیة و أبو رمان: ۲۰۱۵: ۲۶). زرقاوی در سال ۱۹۹۸ میلادی وارد افغانستان شد و در آنجا پایگاه‌های نظامی - جهادی ویژه خود را تأسیس کرده و روابط خویش را با محافل برجسته القاعده گستراند. او پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و متعاقباً حمله آمریکا به افغانستان و سقوط دولت طالبان (شرایطی که جهادگرایان و بنیادگرایان اسلامی شدیداً تحت پیگیری و فشار بودند) افغانستان را ترک کرده و به عراق رفت و در خود عراق و اقلیم کردستان عراق گروه‌هایی جهادی را (همچون انصارالاسلام با مشارکت ملا کریکار) سازماندهی نمود، گروه‌هایی که حتی در کشورهای اروپایی نیز هوادارانی را داشتند. الزرقاوی، سازمان او و بعدها داعش، اندک اندک از اندیشه‌های المقدسی فاصله گرفته و در ابعاد فقهی، ایدئولوژیکی و مبانی مبارزاتی به اندیشه‌های «ابن تیمیه»، «محمد بن عبدالوهاب» و به نحوی معاصرتر، «ابو عبدالله المهاجر المصری»^۱ نزدیک‌تر شدند (همان: ۲۰۱۵: ۳۰-۳۱). مشروعیت اقداماتی همچون: تقدم دشمن نزدیک (شیعه) بر دشمن دور (آمریکا و غرب)، تکفیر عام شیعیان، عملیات‌های انتحاری، بهره‌گیری از سپر انسانی تحت عنوان قاعده تترس، آدم ربایی، بریدن سرها در انظار عموم و مقابل دوربین، ترور و... به طور خاص از افکار و آثار محمد بن عبدالوهاب و خاصه ابو عبدالله المهاجر المصری ریشه می‌گرفت. الزرقاوی به طور خاص از دو کتاب مهم ابو عبدالله المهاجر تأثیر پذیرفته و همگان را به خواندن آن‌ها توصیه می‌کرد، یکی «مسائل من فقه الجهاد» (یا همان فقه الدماء) و دیگری «أعلام السنه المنشوره فی معالم الطائفة المنصوره» (همان: ۳۱-۳۱). علاوه بر کتاب‌های فوق، کتاب دیگری تحت عنوان «إدارة التوحش: أخطر مرحلة ستمر بها الأمة» در سال ۲۰۰۴ میلادی توسط «أبو بكر ناجی» منتشر شد که با جرح، تعدیل، تغییر و تصرفاتی توانست بر راهبردها و تاکتیک‌های عملیاتی و میدانی الزرقاوی و بعدها داعش اثرگذار افتد. الزرقاوی ابتدا نام گروه خود را «التوحيد و الجهاد» نهاد، اما پس از مدتی با القاعده مرکزی بیعت کرده^۲ و نام گروه به «تنظیم قاعده الجهاد فی بلاد الرافدين» تغییر یافت و در نهایت در سال ۲۰۰۶ میلادی و پس از کشته شدن الزرقاوی نام گروه به «دولة العراق الإسلامية» یا «دولت اسلامی عراق» تغییر کرد. گروه و سازمانی که می‌توان آن را هسته بنیادین و اولیه داعش دانست. تحت تأثیر بسترهای سیاسی - اجتماعی پیش گفته و تنازع منافع بین کشورهای کانونی اسلامی در منطقه و نفوذ گسترده سرویس‌های اطلاعاتی ابرقدرت‌ها در راستای ایجاد تفرقه و اختلاف، به تدریج محورهای تنازع تغییر یافته و جدال هویت‌ها بین شیعه و سنی به شدیدترین شکل ممکن آغازیدن می‌گرفت.

آنچه که الزرقاوی از این برهه تاریخی به بعد (خاصه پس از اولین انتخابات پارلمانی در عراق در سال ۲۰۰۵ میلادی و انتقال قدرت به دولتی دارای گرایشات شیعی) به شدت از آن بهره‌برداری کرده یا بدان دامن می‌زد، «نبرد هویت‌ها» بین شیعه و سنی در عراق بود. به این صورت که مبتنی بر خوانش و تفسیر او، پس از حمله آمریکا به عراق و سقوط دولت صدام، اشغالگران آمریکایی به افراد و جریان‌هایی نزدیک شده بودند که شیعه مذهب بودند و از اینجا بود که در نگرش او اهل سنت «فاقد اقتدار» و شیعیان و صلیبیون «دارای اقتدار» بودند. در واقع از همین مقطع زمانی بود که «تضاد» و اختلاف بین شیعه و سنی در عراق به طور خاص و در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) به طور عام شدیداً تقویت یافته و نضج می‌گرفت.

۱. عبدالرحمن العلی، ابوعبدالله المهاجر المصری یا ابو الافغان المصری (از هویت و فعالیت‌های او اطلاعات دقیقی در دست نیست) از شیوخ و شرعی‌های مصری و اصلی القاعده بود که آثارش تأثیرات فراوانی را شکل‌گیری مبانی ایدئولوژیک و فقهی سازمان القاعده و داعش (که مبانی کنش‌ها و عملیات‌های آن‌ها بود) بر جای نهاد. بنا بر بیانیه‌ای که در تاریخ ۲۲ نوامبر سال ۲۰۱۶ میلادی توسط پیتر کوک (سخنگوی وزارت دفاع آمریکا) منتشر شد، ابو الافغان المصری (که بنا بر اظهار نظر کارشناسان همان المهاجر است)، در منطقه‌ی سرمد در اِدلب سوریه کشته شد (Peter Cook, November 22, 2016).

۲. بیعتی که با وصل گروه توحید و جهاد به یک پیشینه و میراث تاریخی بسیط و گسترده، سرمایه‌ی مادی و معنوی و اعتبار بی حد و حصری را برای شخص زرقاوی و همچنین جنبش‌های ستیزه‌جوی سلفی عراق فراهم آورد و نقشی به غایت استوار را در رشد آن‌ها ایفاء کرد.

زرقاوی برای این که راهبرد خویش را بر علیه شیعیان و دشمنان نزدیک به نحوی جامع تبیین کند، در ۱۵ فوریه سال ۲۰۰۴ میلادی، نامه‌ای را تحت عنوان «رِسَالَةُ مِنْ أَبِي مُصْعَبِ الزَّرْقَاوِيِّ إِلَى الشَّيْخِ أَسَامَةَ بْنِ لَادِنَ» نگاشته و در آن به ضرورت تقدم مبارزه با دشمن نزدیک (شیعیان و اهل سنت وابسته به آمریکا و حامی آن) نسبت به دشمن دور تأکید می‌کند. وی در این نامه بیان می‌دارد که در عراق دو جبهه متخاصم بر علیه اهل سنت وجود دارند، یکی دشمن گستاخ و کفر آشکار است که آمریکا و ائتلاف وابسته به آن می‌باشند، اما جبهه دوم دشمنان مخفی و حيله‌گر، افعی‌های در کمین نشسته، عقرب‌های مکار و خبیث، دشمنان کمین گرفته و زهرهای کشنده یعنی شیعیان هستند (الزرقاوی، ۲۰۰۶: ۵۸). وی معتقد بود که: مبارزه با آمریکا کار آسانی است، زیرا آمریکا دشمنی کاملاً ظاهر و آشکار است و به دلیل ضعف اطلاعاتی، نه زمین و نه موضع واقعی مجاهدین را می‌شناسد و یقیناً امروز یا فردا رفتنی هستند... اما دشمنان حقیقی روافض (یا شیعیان) هستند که به دنبال گسترش سیطره خویش بر قوای نظامی و اقتصادی و تشکیل دولتی هستند که ایران، عراق، سوریه، لبنان و کشورهای حاشیه خلیج را شامل می‌شود» (همان: ۶۰-۶۲). وی شیعیان را امتداد دولت صفویه و همچنین امتداد افرادی نظیر ابن علقمی معرفی می‌کند که به باور وی باعث فروپاشی خلافت عباسی و عثمانی شدند و اکنون نیز می‌خواهند در عراق و ممالک اسلامی همان سیاست را دنبال کنند (همان: ۶۱-۶۳) وی بدین واسطه و با القاء و تقویت این ذهنیت که اهل سنت در عراق به حاشیه رانده شده و اقتدار سیاسی خویش را از دست داده‌اند، به تشدید سیاست‌های فرقه‌ای و هویتی و تشویش اذهان اهل سنت و ایجاد ترس و هراس در نهاد آن‌ها و متعاقباً تجمع آن‌ها به گرد خویش همت گمارد. پس از کشته شدن وی، جانشینان او همچون ابوعمر البغدادی و ابوحمره المهاجر و بعدها ابوبکر البغدادی نیز دقیقاً همین سیاست‌ها در عراق و متعاقباً سوریه را ادامه داده و بدین واسطه توانستند در سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ میلادی گروه «الدولة الإسلامية في العراق والشام» (داعش) و سپس الدولة الإسلامية یا الدولة الخلافة را بنیان‌گذاری کنند. جنبش‌ها و سازمان‌هایی که بواسطه ایجاد دگرگونی بنیادین در دوگانگی اقتدار بین بنیادگرایی سلفی متقدم و محور غربی- شرقی، آن را به دوگانگی اقتدار بین شیعه و سنی و یا دوگانگی اقتدار بین داعش و سایر فرق اسلامی (اعم از شیعه و سنی) تبدیل کرده و بدین واسطه تفرقه و تنازع را به اعلاء درجه در منطقه غرب آسیا تشدید کردند.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در بخش‌های آغازین این مقاله نیز ذکر آن رفت، مسأله، هدف و موضوع سؤال اصلی آن نه پرداختن به وجوه ایدئولوژیک، عقیدتی یا فقهی داعش (چنان که در بسیاری از تحقیقات علمی بدان پرداخته شده است)، بلکه تمرکز جامعه‌شناختی بر مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی تکوین آن مبتنی بر نظریه جامعه‌شناسی تضاد (و به طور خاص نظریه اقتدار نابرابر رالف دارندورف) و نظریه مذهب علیه مذهب بود. این هدف و سؤال اصلی، خود به دو بخش تقسیم شد: یکی تحلیل و بررسی مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم و مؤثر در ظهور و بروز پدیده بنیادگرایی سلفی- جهادی مدرن (در بین اهل سنت) در قرن بیستم که خود محمل و بستر اصلی تشکیل داعش را فراهم می‌آورد؛ و دیگری تحلیل و بررسی خاستگاه‌های سیاسی متأخر و مؤثر در قرن بیستویکم که با حلول روح بنیادگرایی سلفی- جهادی مذکور در پیکر جنبشی نظیر داعش، منجر به تکوین و تبلور آن می‌شد. به عبارت دیگر در بخش اول، تضاد، تضادی برون‌گفتمانی بین دین اسلام و ادیان محور شرقی- غربی بود و در بخش دوم، این تضاد به تضادی درون‌زا و درون دینی بین مذاهب تبدیل شد. همچنین چنان که در چارچوب نظری تحقیق نیز ذکر آن رفت، مبتنی بر نظریه «اقتدار نابرابر» یا «تضاد منافع مبتنی بر توزیع نابرابر اقتدار سیاسی» رالف دارندورف، متغیر مستقل و عامل و خاستگاه ساختاری اصلی ایجاد این تضادها، کشمکش‌ها و تعارضات اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی بین گروه‌ها، سازمان‌ها، نهادها و دولت‌ها و کشورهای گوناگون (به

مثابه متغیرهایی وابسته)، توزیع نابرابر اقتدار یا ائتوریته در جامعه و همچنین معادلات و مناسبات بین‌المللی است؛ و اقتدار نیز بر مبنای وپری آن چنانکه دارندورف آن را به کار می‌گیرد، وضعیت و شرایط و نظمی مشخص با محتوایی معین است که در سیمت‌ها و نقش‌های اجتماعی وابسته به آن‌ها نهادینه شده و استحصال آن، مرادف با اخذ توانایی تسلط و تبعاً اعمال سلطه مشروع و مقبول بر جامعه انسانی و تبعاً دستیابی به قدرتی است که توده‌های بشری از آن تبعیت می‌کنند.

مبتنی بر اهداف و سؤالات تحقیق و همچنین چارچوب نظری آن می‌توان چنین استنتاجی را ارائه داد که: هر چند شکل‌گیری پدیده بنیادگرایی اسلامی سلفی- جهادی مدرن از اوایل قرن بیست، در بسیاری از جوه و سویه‌ها برخاسته از توزیع نابرابر اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور غربی- شرقی بود، اما در دوران معاصر و خاصه از آغاز قرن بیست و یکم، یک چرخش پارادایمی و انشعاب سیاسی- ایدئولوژیکی به وقوع پیوست که (در پاره‌ای از ساحات) به دگرگونی دوگانگی اقتدار بین دین اسلام و ادیان محور غربی- شرقی به دوگانگی اقتدار بین مذهب داعش و سایر مذاهب اسلامی (اعم از شیعه و سنی) به طور عام و شیعه و سنی به طور خاص انجامید. به عبارتی دیگر، در وهله اول، خاستگاه‌های سیاسی مهم و متقدمی همچون جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی (با از هم گسیختن شیرازه توان اعمال سلطه و اقتدار در عالم اسلام و تشدید بی‌سابقه بحران اقتدار)، تنازعات اسلام‌گرایانه قطبیسم و ناصریسم در دهه ۶۰ میلادی (با ایجاد تقابل خونین بین اسلام‌گرایی و مکاتب فکری غربی و شرقی همچون ناسیونالیسم عربی، سوسیالیسم و سکولاریسم از سویی و تکوین نهضت‌های ثلاثه مصری و موج اول جنبش‌های رادیکال از سوی دیگر)، جنگ شوروی و افغانستان (با تشدید تنازع اقتدار بین اسلام و شرق مارکسیست و الحادی و ایجاد القاعده مرکزی و توسعه و گسترش بنیادگرایی رادیکال و فراهم‌آوری زمینه نفوذ تفکرات وهابی در مجاهدان افغان- عرب) و جنگ اول خلیج فارس (با تسخیر مرکز قدرت یعنی کعبه شریف و حرمین شریفین در جهان اسلام و تحقیر بی‌سابقه اقتدار اسلامی)، شرایطی را در فرهنگ عمومی عالم اسلامی و ضمیر جنبش‌های بنیادگرایی سلفی ایجاد می‌کرد که در آن شرایط احساس می‌کردند که «فاقد اقتدار» بوده و در واقع اقتدار عصر زرین اسلامی خویش را از کف داده‌اند. از این جهت بود که «تضاد و تعارض منافع» آن‌ها با «اقتدارها» و ائتلاف‌های غربی- شرقی که اساساً آن‌ها را دارای ادیانی شرک‌آمیز می‌دانستند رو به تزایدی زائدالوصف سوق می‌یافت و نبردهایی خونین بین طرفین به وقوع می‌پیوست. این مناسبات، منجر به شکل‌گیری جنبش‌های بنیادگرایی نظیر القاعده مرکزی می‌شد که با این پیشینه هویتی و تاریخی گسترده، می‌توانست به نحوی بالقوه ظرفیت مناسبی را برای ظهور جریانی همچون داعش فراهم آورد.

البته این مسأله به وقوع نپیوست تا زمانی که خاستگاه‌های سیاسی مهم و متأخری همچون حادثه یازده سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق (با ایجاد شرایطی برای مهاجرت مجاهدان بنیادگرا از افغانستان و سایر ممالک اسلامی به عراق و از هم گسیختن امنیت و نظم اجتماعی این کشور)، سیاست‌های مخرب پل بربر (با ایجاد ظرفیت بالقوه وسیع در افراد و گروه‌های رانده شده از مصادر و منصب‌های اقتدار و همچنین از بین بردن تمامی نهادها و ساختارهای نظم و امنیت اجتماعی)، کیفیت مناسبات اقتدار در عراق پساجنگ و موضع قدرت‌های منطقه‌ای در قبال آن (با برهم خوردن توازن قوا و دخالت سیاست‌های مداخله‌جویانه قدرت‌های بین‌المللی و همچنین قدرت‌های منطقه‌ای در مناسبات عراق)، شکنندگی دولت‌ها در عراق پساشغال (با ناکارآمدی و ضعف عمیق و ساختاری در اداره امور و فراهم آوردن بستری برای سوءاستفاده جنبش‌های تکفیری و سلفی همچون داعش) و نهایتاً سیاست‌های زرقاوی و اخلاف او در عراق و بعدها سوریه (با تشدید بی‌سابقه سیاست‌های فرقه‌ای و هویتی در عراق)، در جهان اسلام به طور اعم و عراق به طور اخص ترویج و تنفیذ گشته و متعاقباً دوگانگی اقتدار بین دین اسلام و بنیادگرایی سلفی و ادیان محور غربی- شرقی به دوگانگی اقتدار بین مسلمین به طور اعم و شیعه و سنی به طور اخص تبدیل گشت. دقیقاً از همین نقطه و خاستگاه‌های سیاسی بود که داعش توانست ظهور و بروز و موجودیت یابد. در پایان ذکر این نکته ضروری است که هر چند در این مقاله سعی شده که به

مهم‌ترین خاستگاه‌های سیاسی متقدم و متأخر در تکوین داعش از منظری جامعه‌شناختی نگریسته شود، اما به دلیل محدودیت‌های حاکم بر مقالات علمی، ممکن است به برخی از این خاستگاه‌ها نیز پرداخته نشده باشد، خاستگاه‌هایی که در مقام پیشنهاد می‌تواند در پژوهش‌های آتی مورد حوض و امعان نظر محققان قرار گیرد.

منابع

- أبو هنیئه، حسن و أبو رمان، محمد سلیمان (۲۰۱۵). *تنظیم الدولة الإسلامية: الأزمه السنیه والصراع على الجهادیه العالمیه*، عمان: مؤسسه فریدرش ایبرت.
- احمدی، حمید (۱۳۹۰). *سیر تحول جنبش‌های اسلامی: از نهضت سلفیه سید جمال تا بیداری اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۲). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- بن لادن، أسامه (۲۰۱۵). *مجموع رسائل وتوجیهات، نخبة الإعلام الجهادی، قِسم التوثیق*.
- پارسایان، حمید (۱۴۰۰). *حدیث پیمانہ: پژوهشی در انقلاب اسلامی*، قم: دفتر نشر معارف.
- پشنگ، اردشیر و زمردی، زهرا (۱۳۹۳). *بررسی تحولات سیاسی عراق در پرتو سیاست خارجی ایران، ترکیه و عربستان، فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و هشتم، شماره ۳، صص ۴۷۷-۴۹۹.
- حاجی یوسفی، امیر محمد و حسین زاده، علیرضا (۱۳۹۷). *شکندگی دولت و نابسامانی جامعه در عراق؛ بستری برای بحران امنیتی ظهور و گسترش داعش، فصلنامه آفاق امنیت*، سال یازدهم، شماره ۳۸، صص ۳۵-۶۸.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۹۰). *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
- رشید رضا، محمد (۱۹۲۲). *الخلافة أو الإمامة العظمی، القاهرة*.
- روشه، گی (۱۳۸۷). *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ریترز، جرج (۱۳۹۲ الف). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ریترز، جرج (۱۳۹۲ ب). *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر ثالث.
- الزرقاوی، أبو مُصعب (۲۰۰۶). *الأرشیف الجامع لکلمات و خطابات، شبکه البراق الإسلامیه*.
- شفاعت، محمد رضا و همکاران (۱۴۰۰). *بررسی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر امکان ظهور دوباره داعش در عراق، فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، سال هجدهم، شماره ۲ (۷۰)، صص ۱۰۱-۱۱۹.
- شریعتی، علی (۱۳۹۱). *مذهب علیه مذهب*، تهران: انتشارات چاپخش.
- عنایت، حمید (۱۳۹۲). *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فرامکین، دیوید (۱۳۹۸). *صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی.
- قطب، سید (۱۳۷۸). *معالم فی الطریق (نشانه‌های راه)*، ترجمه محمود محمودی، تهران: نشر احسان.
- کاظمی، حامد و همکاران (۱۳۹۹). *راهبردهای ایران و ترکیه در عراق پس از سقوط صدام، پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال سوم، شماره ۴، زمستان، صص ۷۵-۹۲.
- لوئیس، برنارد (۱۳۹۳). *خاورمیانه: دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.
- لوئیس، برنارد (۱۳۹۸). *ایمان و قدرت: دین و سیاست در خاورمیانه*، ترجمه جعفر محسنی دره‌بیدی، تهران: انتشارات آشیان.
- موتن، عبدالرشید (۱۳۸۸). *تفکر سیاسی در پاکستان معاصر: میراث ابوالاعلی مودودی*، ترجمه مصطفی هدائی، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۲، تابستان و پاییز، صص ۱۸۹-۲۱۹.
- مودودی، ابوالاعلی (۱۳۸۹). *اصطلاحات چهارگانه در قرآن*، ترجمه سامان یوسفی نژاد، تهران: نشر احسان.

- Bush, George. (March 17, 2003). *President Says Saddam Hussein Must Leave Iraq Within 48 Hours*. In: <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/>.
- Bush, George. (September 16, 2001). *Today We Mourned, Tomorrow We Work*. In: <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/>.
- Chandrasekaran, Rajiv. (2006). *Imperial Life in the Emerald City: Inside Iraq's Green Zone*. New York: Vintage Books.
- Cook, Peter. (November 22, 2016). *Statement by Pentagon Press Secretary Peter Cook Confirming Death of Al-Qaeda Leader*. In: <https://www.defense.gov/>.
- CPA Order 1: *De-Ba'athification of Iraqi Society*. (May 16, 2003). In: <https://govinfo.library.unt.edu/cpa-iraq/regulations/#Orders>.
- CPA Order 2: *Dissolution of Entities with Annex A*. (May 23, 2003). In: <https://govinfo.library.unt.edu/cpa-iraq/regulations/#Orders>.
- Dahrendorf, Ralf. (1958). *Toward a theory of social conflict*. The Journal of Conflict Resolution. Vol. 2. No. 2. pp. 170-183.
- Dunn, David. (2005). *Bush, 11 September and the Conflicting Strategies of the War on Terrorism*. Irish Studies in International Affairs. Vol. 16. pp. 11-33.
- Katzman, Kenneth (Oct 1, 2010). *The Kurds in Post-Saddam Iraq*. Congressional Research Service. In: <https://sgp.fas.org/crs/mideast/RS22079.pdf>.
- Mitchell, R. P. (1969). *The Society of the Muslim Brothers*. New York: Oxford University Press.
- Nasr, Seyyed Vali Reza. (1994). *The Vanguard of the Islamic Revolution: The Jama'at-i Islami of Pakistan*, Los Angeles: University of California Press.
- Pfiffner, James. (2010). *US Blunders in Iraq: De-Baathification and Disbanding the Army*. Intelligence and National Security. Vol. 25, No. 1, PP. 76–85.
- Phares, W. (2007). *The War of Ideas: Jihadism against Democracy*. New York: Palgrave Macmillan.
- Rotberg, Robert. (2002). *The New Nature of Nation-State Failure*. The Washington Quarterly. Vol. 25. No. 3. pp. 85-96.
- The Fund for Peace: Fragile States Index (Iraq)* . (2006-2021). In: <https://fragilestatesindex.org/country-data/>.
- Wright, Robin and Baker, Peter. (December 8, 2004). *Iraq, Jordan See Threat To Election From Iran*. In: <https://www.washingtonpost.com/>.